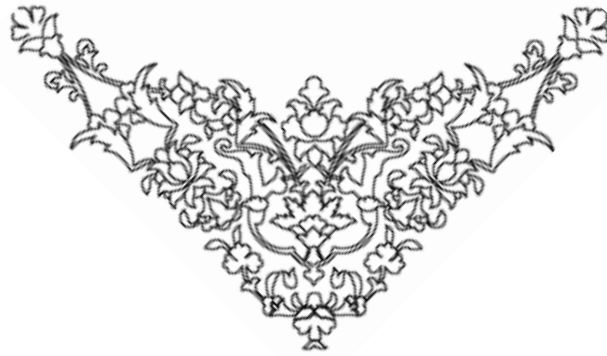
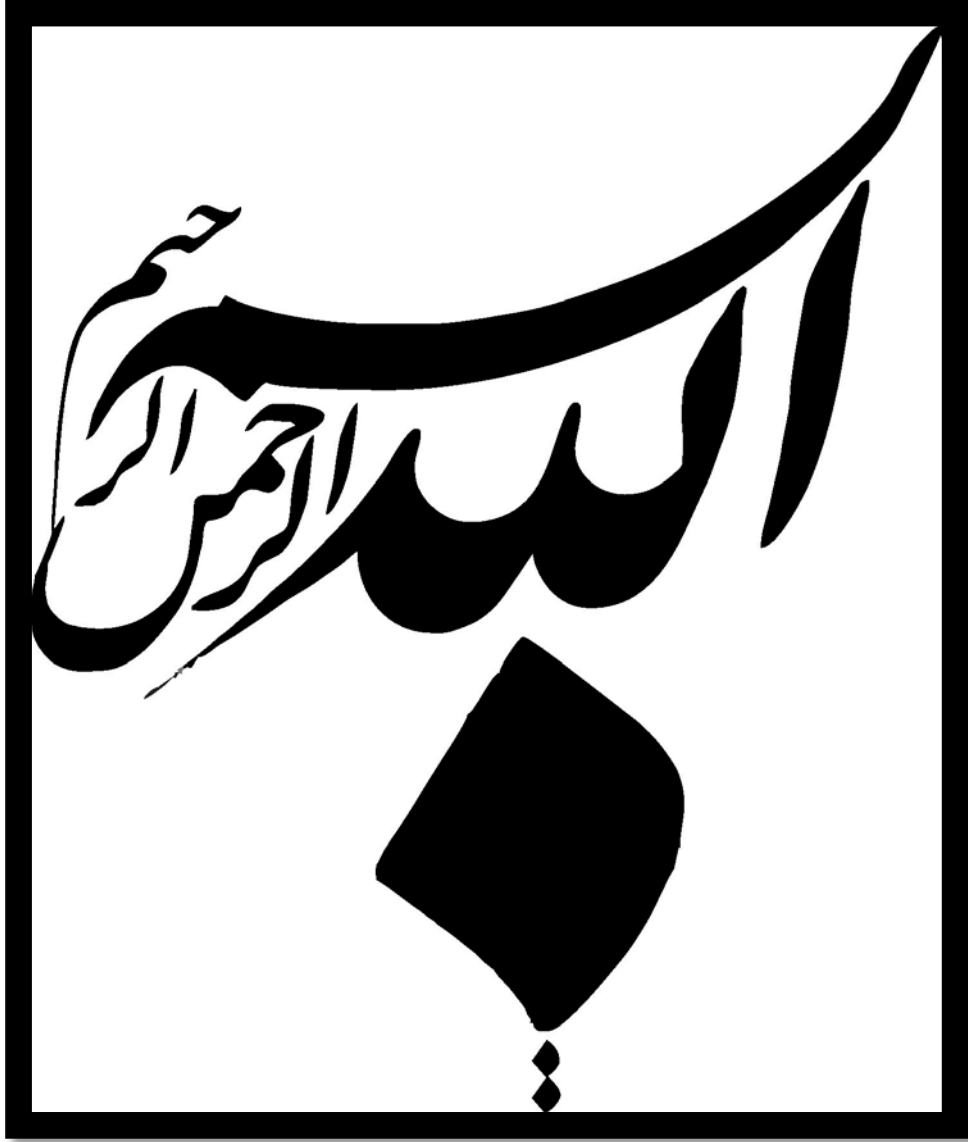




فلك الافلاك فى التفسیر و
التاوى القرآن الكرى

نگارنده: محمد ابن حسن





بسم الله الرحمن الرحيم

به نام نامی یکتا خدایی که عالم داده نورش روشنایی
افق را تا افق ایجاد کرد او سراپرده‌ی غیب آباد کرد او
ز مشرق تا به مغرب نور پاشید به باطن آن می مستور پاشید
از آن می جمله مستی‌ها به پا شد برون آرام و دل عرش خدا شد
به چشم سر دو عالم آشنا کرد به چشم سرّ عیان نور خدا کرد
عیان آمد ولی پنهان بمانده به پیدایی خود عریان بمانده
یکی ذاتست پنهان از دو دیده به پیدایی او قلبی ندیده
یکی باطن که بر دل ظاهر است او دل مومن به نورش طاهر است او
یکی ظاهر که بر باطن گواه است ز خورشید حقیقت وام خواه است

و آغاز این کتاب را می‌پیوندم به ثنای نور رسول پروردگارم:
به اسماء جمله اقلیمی به پا کرد به ساقی جمله‌ی هستی فنا کرد
یکی ساقی که عالم خواب کرد او همه دل‌ها ز می سیراب کرد او
همه عالم فنایند و تو بیدار همه حیران و یکتایست هوشیار
یکی ساقی که خود مست و خراب است شرابی داد عالم را که ناب است
ز کنه ذات معجونی بیاورد که از ریحانه‌اش عالم صفا کرد
هم اقلیم‌ها از او فنا شد از آن عصّار یک عالم به پا شد
از آن خالق یکی پیغام بر شد به قرآن بنده‌ای پیغامبر شد
که هستی را به یکتا رهبری کرد همه عالم به مستی سروری کرد
سپس ثنای رسول الله را موید می‌کنم به یاد نور وصی:



بیامد بی امان از آسمان می زشور می بگفت آنگه اذان نی
ز مستی الهی نی اذان گفت ز وصل خاتم پیغمبران گفت
که ای گیتی همه دل پیش آرید همه رو به خدای خویش آرید
خداوندی که او یکتا اله است سمیع است و بصیر و لم تراه است
خداوندی که نوری را فرستاد سراجی را منیری را فرستاد
حقایق را به او استار برداشت سرائر را همه یکبار برداشت
به تاییدش فرستاد جان فدا نور امیرمومنان نور علی نور
که ای یاران همه تسبیح گوید مبادا بر خدا تشبیه گوید
به توحیدش همه یک صف ببندید همه قامت به جان بر کف ببندید
صراط مستقیمش پیش گیرید درستی را مرام خویش گیرید
شتابان سوی اکسیر حقیقت خرامید ای شهان نیک سیرت
شراب ارغوانی کنه دین است از این بهتر چه بر روی زمین است
وصال یار اکنون بر قرار است چه ابلیس لعین امروز خوار است
کنون یاران همه دل شاد دارید زنی تهلیل یزدان یاد دارید

آنگاه ثنای رسول الله و یاد نور وصی او را مزین می‌کنم به ذکر تجلی عصم الله الکبری:

خداوندی که ذات او شهید است پس آنگه در دل مومن پدید است
خداوندی که با بسم‌آله او جهانی نو بپاخیزد فرا رو
همه عالم ثنای او بگویند به حمد و قل هو آله رو بشویند
همه عالم به درگاهش خمیده رکوع آرند با پلک دو دیده
همه عالم به زیر خویش آرید به طاعت سر به سجده پیش آرید
که ساقی دو عالم خود چنین کرد ز دو عالم خدایش را گزین کرد
دلش خنب شراب ایزدی شد به دل واصل به لوح سرمدی شد



قلم بر لوح دل نوری رقم زد شراب ایزدی شوری به هم زد
فاوحی سوی عبدش آنچه او حی به قلبش فاطمه زهرا تجلی
حکیمان کوثر نابش بدانند سلیمان ليله القدرش بخوانند

و ذکر عصمه الله الكبرى را همنشین می‌کنم با وصف حجت‌های دوازده‌گانه‌ی الهی:

یکی بر ساحت دل شد نگهبان امیرمومنان مولای پاکان
دو ساقی بر در دل هاله کردند شهیدان را دو سرور واله کردند
دل عاشق به سجده پیش آمد از آن سجاد قوم و خویش آمد
منور شد دل از نور الهی شکافنده‌ی دانش شد گواهی
که دل سرچشمه‌ی صدق و صفا شد به صادق سرسپرد و با وفا شد
به کظم غیض زینت شد دل آن‌گه که کظم شد از احوال دل آگه
شراب مستی آور نوش جان کرد رضایت را رضا سرپوش جان کرد
به نورش مردمان را شاد می‌کرد جوادش جود و بخشش یاد می‌کرد
هدایت شد دل مردم به نوری چو هادی بر دل افکنده حضوری
به احسان خدمت جانان بکردی حسن دل لطف بی‌پایان بکردی
نصیبش شد از این اوصاف شهدی چو دل رخصت گرفت از نور مهدی
چو دل شهد شهادت را بنوشید نظر از جمله دلبرها بپوشید

آنگاه به شرح حال این کمترین بنده می‌پردازم که به تالیف این کتاب پرداختم:

به هر چیزی نظر کردم شهیدم به جز نور خدا در آن ندیدم
شهادت گنج ملک لایزال است یکی تحفه ز درگاه تعال است
شهادت در دل ارباب بینش نهان آرد پدید از آفرینش
سرائر کاشف و آگه ز استار حقایق پرده‌دار، عالم به اسرار



حقیقت جوی و حق را کاشف است او به هر راز نهانی عارف است او
بهوش و تیزبین و صادق است او ز عقل سست و حیران فارغ است او
سراسر غرق در شور است و حال است غریق و محو دریای وصال است
نمایشگاه آیات الهی دل پاک است و شاهد همچو ماهی

به غواصی دل محو تماشاست ندای وحی را هر دم نیوشاست
هماره محو اسماء و صفات است شهید و فانی اعماق ذات است
سمیع است و بصیر است و شهید است به توحید خداوندی و حید است
که ذات بی‌مثالش حد ندارد دل و جان چاره از سرمد ندارد
صفات ذات بر دل همچو نقش است و اسمائش به دل‌ها رنگ بخش است
که دل آینه‌ی آن ذات یکتاست اگر از گنج دل هر غیر برخاست
دل پاک از شراب ارغوانی است می ناب ارمغان یار جانی است
چو دل شهد شهادت را بنوشید نظر از جمله دلبرها بپوشید

پیش از پایان مقدمه بر این بنده واجب است تا از همسرش سپاس‌گذاری کند:

یکی دلبر گزید یکتا الهی به نورش پاک شد از هر سیاهی
خداوندی که عرشش بود بر آب گل آدم سرشت از آن می ناب
به خاکی ظاهر آدم به پا کرد به می دل را حریم کبریا کرد
سرشت از پاره‌ای گل همسر او لباس و پوششی بر پیکر او
که عیب و ذنب او یکسر بپوشید دل از سرچشمه‌ی کوثر بنوشید
سراسر جمله سر است همسر او که هر موئی سبویی بر سر او
به هر موئی خدا نامی نهاده پری و ساغر جامی نهاده
نماد جمله اسماء الهی است همین سر کوثر ناب الهی است



و در پایان مقدمه به تسبیح پروردگار یکتا باز می‌گردم:
یکی دلبر گزیده جان جان‌ها همه واله و شیدایش روان‌ها
همه حمد و ثنا مخصوص او یست همه عالم عطایش شکر گو یست
که او هستی عطا کرده به هر چیز زبان شکر داد و گفت و گو نیز
که دو عالم به تسبیحش شریفند به ذکر او همه عالم لطیفند
از او لطف زمین و آسمان‌هاست لطیف اسم خداوند جهان‌هاست
که اسماء از صفاتش وام گیرند صفات از کنه ذات آرام گیرند.

نوشته شد و پایان یافت مقدمه در هفتم نوروز ۱۳۹۱ شمسی

سفر باء بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیاری از مفسرین باء در بسم الله الرحمن الرحيم را باء بدئت می‌گیرند که خداوند خلقت جهان هستی را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز کرد. انه هو یبدئ و یعید (13/85). اما می‌توان آن را باء بدعت گرفت. بدیع السماوات والارض (17/2). و یا آن را باء براءت گرفت هو الله الخالق البارئ المصور (24/59) و یا آن را باء بسط گرفت. ان الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر (26/13) و یا آن را باء بصیرت گرفت. انه به کل شیء بصیر (50/6). و یا آن را باء بعث گرفت. عسی ان یمیتک ربک مقاماً محموداً (79/17). و یا آن را باء ابتلاء گرفت. و لیبلونکم بشی من الخوف و الجوع (155/2). این‌ها همه تفسیر باء به مبعود است که بسم الله الرحمن الرحيم را قول پروردگار فرض می‌کند. می‌توان باء را به عبد هم تفسیر کرد. مثلاً می‌توان آن را باء تبتل گرفت. و تبتل الیه یتبلا (8/73). و یا آن را باء ابتغاء گرفت. و ابتغوا الیه الوسیله (35/5) و یا آن را باء بیعت گرفت. الذین یمایعونک انما یمایعون الله (10/48). پس هر باء را بایی به بحر دانش بین. بدان که تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم به تفسیر باء آن است و نسبت باء به بسم الله الرحمن الرحيم مانند نسبت نیت است به عمل. مومن کار نیک پیشه نکند جز به بهترین نیت‌ها. الا ابتغاء وجه ربّه الاعلی و لسوف یرضی (20-21/92). و ما توفیقی الا بالله.

بسم الله الرحمن الرحيم

چنان که ذکر شد هم می‌توان بسم الله الرحمن الرحيم را قول پروردگار گرفت و هم می‌توان قول عبد خطاب به پروردگار گرفت. از آنجا که سوره‌ی حمد از زبان عبد بیان شده است، ابتدا بسم الله الرحمن الرحيم را همان قول عبد به پروردگار می‌گیریم. چنین است بسم الله الرحمن الرحيم عبد در آغاز نماز.

زمینی که برای دل چو فرش است چو دل تکبیر گوید همچو عرش است

به بسم الله دل نوری به پا شد یکی عالم بدو هستی عطا شد

یکی عالم که حمدش پیشه گیرد ز فیض و رحمت او ریشه گیرد



یکی عالم که خالق را گواه است صراط و مشی او صلح و فلاح است

همه ملکش به فرمان اله است به روز واپسین رویش چو ماه است

به جز معبود خود یاری نگیرد به جز الله او یاری نگیرد

صراط مستقیمش ره نماید نه مغضوبش نه گمراهش نماید

یکی عالم که خالق خود سرشته است سراسر روح و ریحان و فرشته است

به هر گوشه پریان ذکر گویند همه عالم ز رجس شرک شویند

گروهی سر به سجده پیش آرند تواضع بر خدای خویش آرند

گروهی یکسره از راکعاند به درگاه الهی خاضعاند

گروهی حول عرش دل روانند به تسبیح الهی جاودانند

شهان پای استوار بر فرش دارند به دوش خود سریر عرش دارند

نماز مومنان وصفش چنین است سیل عارفان عرش برین است

خوشا آنان که دایم در نمازند زکات اعطا کنند و پاکبازند

می توان فرض کرد بنده در نماز با باء بسم الله الرحمن الرحیم به کمک اسم با شکوه پروردگار از همه بگسلد و به او بیبوندد. تبتل الیه بسم الله الرحمن الرحیم. و هم می توان به کمک نام با شکوه پروردگار در راه او خالص شد. ابتغوا وجه الله بسم الله الرحمن الرحیم. و هم می توان با کمک اسم جلاله‌ی پروردگار با او بیعت کرد. بیایعون الله بسم الله الرحمن الرحیم. بنابراین اسماء الهی ابزار ارتباط عبد با معبود حقیقی هستند. به نظر معنی دوم که ابتغاء وجه الله می باشد از همه‌ی معانی جامع تر است.

که اسماء از صفاتش وام گیرند صفات از کنه ذات آرام گیرند

همه عالم به اسماء است برپا همه فانی و نام اوست برجا

سمیع است و بصیر است و لطیف است به تسبیحش همه عالم شریف است

سمیع است و همه عالم سمیعند بصیر است و همه عالم بصیرند

لطیف است و همه عالم لطیفند به تسبیح خداوندی شریفند

به هر نامی که خالق نامی است او خلاق را به نامش حامی است او



که اسمائش ز وصف او جدا نیست صفاتش جز به ذات او به پا نیست
 همه عالم صفاتش را شهیدند سمیعند و بصیرند و لطیفند
 جمال او همه چشمی نصیب است جلالش هر دو عالم را رقیب است
 که وجهش انبیاء و اولیائند همه هستی صفاتش را سپاهند
 صفات او و اسمائش چنانند ز کنه ذات او نهری روانند
 همه اسماء حسنی باز گردند همانجایی که راه آغاز کردند
 ز هر روزن به دل ره باز کردند که از دل تا خدا پرواز کردند
 ازین رو دل همان عرش اله است که روی دل به نورش همچو ماه است

این همه ازین جهت مطرح نمی‌شود که بگوییم اسماء الهی چیستند. بلکه بآ متصل به اسماء الهی است و بدون شرح ارتباط آن با اسم جلاله‌ی خداوند نمی‌توان بآ بسم الله الرحمن الرحیم را شرح کرد. در اینجا یک نکته الف محذوف بسم است که عرفا آن را ذات اقدس الهی می‌گیرند. لذا ارتباط عبد با اسماء الله بواسطه‌ی ذات است. ذاتی که حاضر است اما آشکار نیست. این است رمز حذف الف در بسم الله به احتمالی.

بسم الله الرحمن الرحیم

دیدیم که فعل بنده که همان عبودیت است بسم الله الرحمن الرحیم است. همین قول را درباره‌ی پروردگار نیز می‌توان گفت. این طور که فعل پروردگار همان ربوبیت است بسم الله الرحمن الرحیم است. ان الله يفعل ما یشاء بسم الله الرحمن الرحیم. اینجاست رمز گفته‌ی حضرت صادق علیه الصلوه و الرحمه و السلام که عبودیت جوهری است که کنه آن ربوبیت است به احتمالی. سوال این که فعل پروردگار آیا لزوماً خطاب به بنده است؟ آیا بسم الله الرحمن الرحیم پروردگار خطاب به عبد است؟ در اینجا دو قول است. یکی اینکه بسم الله الرحمن الرحیم پروردگار یک حقیقت مطلق است که مستقل از انسان وجود دارد و لزوماً خطاب به انسان نیست. یک قول دیگر اینکه عالم وجود هدفش و مخاطبش انسان است. لذا بسم الله الرحمن الرحیم پروردگار خطاب معبود به عبد است. به ظاهر این دو قول تناقضی ندارند. می‌شود حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم مستقل از انسان باشد اما چون به لفظ در آید و به صورت کلام ظهور پیدا کند مخاطبش انسان باشد. با این حال قول دوم برای چنین بنده‌ای که حقیقت را از پشت حجاب‌های فراوان مشاهده می‌کند به واقع نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. اما پروردگار عالم را بندگانی هست که از منظر آنان قول اول به



بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم بآء بسم الله الرحمن الرحيم را می‌توان هم به عبد تفسیر کرد و هم به معبود. ظاهراً این‌طور باشد که ان الله يفعل ما يشاء بسم الله الرحمن الرحيم جامع معانی تفسیر بآء به معبود است. چه ابداء الهی که به مبداء مربوط است و بدعت آسمان‌ها و زمین و برائت پس از خلق و قبل از تصویر و بسط رزق و بعث که مربوط به معاد است همه افعال خداوند هستند. این‌جا این سوال پیش می‌آید که بصیر که از صفات الهی است نیز آیا بسم الله الرحمن الرحيم است؟ آیا سمع و بصر الهی نیز فعل اوست؟ این سوال را با علم به این می‌پرسم که سمع و بصر از صفات الهی هستند. ابتدا در مورد سمع و بصر عبد همین سوال را می‌پرسم. آیا سمع و بصر عبد فعل اوست؟ آن‌جا که می‌فرماید و ابصرهم فسوف يبصرون (175/37) و یا می‌فرماید بهم و ابصريوم تأتوننا (38/19)، معلوم می‌شود سمع و بصر عبد ارادی است و فعل اوست. آنجا که می‌فرماید و ابصره و اسمع ما لهم من دونه من ولی (26/18) معلوم می‌شود عبد می‌تواند به خدا ببیند و به خدا بشنود و آن هم ارادی است و فعل اوست. بصیرت هم از نزد خداوند موهبت می‌شود. قد جاءكم بصائر من ربكم (104/6). اما آیا سمع و بصر خداوند نیز ارادی است؟ در حدیث آمده است که خداوند بود و کلام نبود و خداوند بود و اراده نبود. پس کلام و اراده صفت نیستند. لذا صفت برای خداوند ارادی نیست. پس نمی‌توان گفت بصیرت خداوند فعل اوست. پس اگر بگوییم ان الله هو السميع البصير بسم الله الرحمن الرحيم این در ان الله يفعل ما يشاء بسم الله الرحمن الرحيم نمی‌گنجد. و اینکه هو الحی بسم الله الرحمن الرحيم و این که هو العالم القادر بسم الله الرحمن الرحيم در افعال الهی نمی‌گنجد. اینجاست که روشن می‌شود اسم الله جامع اسماء فعل و هم جامع اسماء صفات است. لذا اینکه عرفاً گفته‌اند ظهر الوجود بسم الله الرحمن الرحيم این شأن بسم الله الرحمن الرحيم نیست. بلکه شأن بسم الله الرحمن الرحيم از ظهور هستی والاتر است.

پس اینکه می‌گوییم انه بكل شیء بصیر بسم الله الرحمن الرحيم پیش از خلقت عالم هستی برقرار بوده است. ان الله هو السميع البصير (20/40) حقیقتی فراتر و بالاتر از عالم هستی است. اینکه می‌گویند عالم همه اسماء الله است، بسم الله الرحمن الرحيم فراتر از عالم است و بالاتر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بآء بسم الله الرحمن الرحيم وصل است به اسم لذا بنده با بسم الله الرحمن الرحيم وصل می‌شود به حقیقتی که فراتر و بالاتر از عالم هستی است و پیش از خلقت جهان هستی آن حقیقت موجود بوده است و



خلقت جهان با اسم الله بوده است. اگر دقیق تر نگاه کنیم، فاعل این اتصال خدای تعالی است. اوست که به بسم الله الرحمن الرحیم بنده، به او وصل می شود. پس باطن بسم الله الرحمن الرحیم بنده، بسم الله الرحمن الرحیم خالق است. اگر چه آشکار است که بسم الله الرحمن الرحیم خالق بالاتر و بالاتر از بسم الله الرحمن الرحیم مخلوق، اما همینطور که مخلوق به خالق متصل است، بسم الله الرحمن الرحیم بنده به بسم الله الرحمن الرحیم خالق متصل است. حال سوال دقیق تری می پرسیم. آیا بنده به اسم الله وصل می شود یا به ذات الهی وصل می شود؟ اینکه الف اسم محذوف است تاویل می شود به اینکه بنده به واسطه ذات که آشکار نیست به اسم الله الاعظم وصل می شود. لذا اسم اعظم که همان حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم است هر چند بالاتر از عالم هستی است اما بر ذات الهی منطبق نیست. نکته اینکه بنده متصل نیست به ذات بواسطه اسم اعظم، بلکه بنده متصل است به اسم اعظم به واسطه ذاتی که آشکار نیست. فرمود و نحن اقرب الیه من حبل الوريد (16/50) که تاویل می شود به اینکه خداوند نزدیک تر است به بنده از واسطه دل و شناخت. چون شناخت بنده به واسطه اسماء الهی است این آیه تاویل می شود به اینکه بنده متصل نیست به اسم اعظم به واسطه ذات بلکه ذات نزدیک تر است به بنده از واسطه ای که بنده را به اسم اعظم متصل می کند. وجود چنین واسطه ای تاویل حبل الوريد است و این واسطه بر کسره ی باء در بسم الله الرحمن الرحیم منطبق می شود. البته این شأن انسان کامل است که به اسم اعظم متصل شود. از این روست که امیرمؤمنان علیه الصلوه و الرحمه و السلام می فرماید من نقطه ی تحت باء بسم الله الرحمن الرحیم هستم. بدنه ی باء که از حرکت نقطه شکل می گیرد تاویل می شود به جهان هستی. اینکه انسان کامل نقطه ی تحت باء باشد تاویل می شود به اینکه انسان کامل حقیقتی بالاتر از جهان هستی متصل به اسم جلاله ی پروردگار باشد. هر چند که هستی جهان طفیل هستی انسان کامل است. حرکت کسره ی باء تاویل می شود به واسطه ای که بنده را به اسم الله الاعظم متصل می کند. عده ای این واسطه را حضرت جبرئیل می دانند. اما عده ای معتقدند حضرت جبرئیل وحی را در مرتبه ای از وجود خود پیغمبر دریافت می کند و در مرتبه ای دیگر به پیامبر تحویل می دهند. لذا واسطه ی انسان کامل و اسم الله الاعظم را روح می دانند که اعظم فرشتگان است و انوار چهارده معصوم همه موید به این روح است که حقیقتی بالاتر از انسان کامل است. چه هستی جبرئیل خود طفیل هستی انسان کامل است. در حدیث معراج هم اینکه پیامبر بالاتر از جبرائیل می رود موید همین مطلب است.

نکته اینکه بعضی عرفا اعتقاد دارند معراج پیامبر اکرم سیری درون وجود خود پیامبر اکرم بوده است. که موید این مطلب است که هستی حضرت جبرئیل طفیل هستی پیامبر اکرم است. با این وصف کسره ی باء بسم الله الرحمن الرحیم تاویل می شود به روح که اعظم ملائکه است.

بسم الله الرحمن الرحیم

الف محذوف اسم خود جزئی از اسم الله الاعظم است. اسم هم ریشه با سماء است لذا اسم الله الاعظم



خود عالمی است اعظم از عالم هستی و اعظم از نور انسان کامل که روح که خود اعظم ملائکه است به آن عالم راه دارد.

اگر خواهی سلوکش پیش گیری رخ جانان بلای خویش گیری
بباید دست از بازی بشستن به زیر دست آن قاضی نشستن
ز گنج معرفت تابد به گل نور بورزند خمیر دل چهل طور
ز روح قدسی اش در دل دمد تنگ عقال عقل او آرد فرا چنگ
به نور بی مثالش دل بپوشد به ذات لایزالش نور پوشد
هویت را کند مقهور ذاتش به دل ریزد همه نقش صفاتش
به اسمائش رخ دل رنگ گردد ندای حق به دل آهنگ گردد
به نورش دل چو فانوسی درخشد چراغ دل به عالم نور بخشد
زکنه ذات آتش شعله گیرد ز نور باطنی معشوقه گیرد
درخشد باطن و گردد به پا نور فرا گیرد جهان نور علی نور
اگر از دیدگان مفعول چینی به نور باطنی آن نور بینی
نیارد بنده آن آتش فراچنگ حجابی بر گرفته است آن همه تنگ
حجابی که درخشد چون کواکب نبیند روی آن محبوب، طالب
همه این نور در دل های پاکی است که جان پالوده از دنیای خاکی است
رجال فارغ از کسب و تجارت بیوت یافته یکسر طهارت
حجابی آتش دل برگرفته که از نور رسول دلبر گرفته
دوجین عالم حجاب مشعل دل که هر عالم یکی بحر است حایل
حجاب قدرتش در دل تجلی که سبحان اله العلی الاعلی
عظیم است آن دگر حجاب دادار که سبحان اله آن عالم به اسرار
حجاب عزتش بحری است غرآن که سبحان الملک خدای مئان
حجاب هیبتش بحری است منیر که سبحان اله آن ولی و نصیر



حجاب جبروتش ستر اعظم که سبحان الله آن کریم الاکرم
حجاب رحمتش آید به تکریم خداوند سبحان عرش عظیم
حجاب نبوت فروزنده باد که سبحان ربک ز وصف عباد
حجاب کبریا سریر الاکرم که سبحان الله آن عظیم الاعظم
حجاب منزلت بحری است عظیم که سبحان الله آن علیم کریم
حجاب رفعتش ستون فلک خداوند سبحان ملک ملک
حجاب سعادت سریر مدلت که سبحان الله آن معز و مدلت
حجاب شفاعت حلم ساقی که سبحان الله آن محمود باقی
رسولی را که دامان بس فراخ است دوجین عالم نشینمن گاه و کاخ است
دوجین عالم دوجین بحر دل آسای حجاب مشعل دل کرده بر پای
سراسر غرق در شور است و حال است غریق و محو دریای وصال است
به غواصی دل محو تماشاست ندای وحی را هر دم نیوشاست

الف محذوف اسم کنایه است از ذات که در عالم اسم الله الاعظم نیز پدیدار نیست. بآء بسم الله به واسطه‌ی کسره‌ی بآء وصل است به سین اسم که اشاره است به و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا (69/29) بندگانی از خداوند مهاجرانند و در سبیل الهی مهاجر الی الله هستند و بندگانی از خداوند انصارند و به مهاجران پناه می‌دهند و به آنان یاری می‌رسانند و الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله و الذین آووا و نصرنا اولئک هم المؤمنون حقا (74/8) فرمود و جاهدوا فی الله حق جهاده (78/22) و اینجا که بنده مسمی به اسلام و سلم می‌شود و مخاطب سلام قولاً من رب الرحیم می‌گردد. و سبیل الهی ختم به میم معیت می‌شوند. و هو معکم اینما کنتم (4/57) و مخاطب و قال الله انی معکم (12/5) قرار می‌گیرند. سالک باید برای رسیدن به این مقام سبیل الهی را بپیماید و آن سلوک در اسماء است تا آنکه بنده به مقام درک معیت برسد. پس فعل بنده به معیت الله است چه در عالم جسد و چه در عالم نفس، چه در عالم قلب و چه در عالم روح، چه در عالم عقل و چه در عالم نور و هم هویت به مقام معیت می‌رسد و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر (4/57) در او متجلی می‌شود و بنده همراه مومنان و شاهد بر اعمال آنان خواهد بود و خود به مقام معیت خواهد رسید.

جهادی کن به جد فی الله بالله رها شو از عدم بالله فی الله



جهادی کن چنان که رسم رزم است نبرد تن به تن آذین بزم است
چنان از زیر گیر این نفس دون سخت که جنگ افزار اندازد سپر سخت
دفاع آغاز گیرد نفس بی شرم چنان اصرار ورزد دل کند نرم
مبادا فرصتی آرد فرا چنگ گلو در چنگ گیرد بفشرد تنگ
به سختی حمله‌اش را پیش گیری عنان او بدست خویش گیری
جهان آنگه شود فی الله بالله چه دل خالص شود آنگاه لله
به هر چیزی نظر کردم شهیدم به جز نور خدا در آن ندیدم
جهادی کن به نور اندر جمالش جهادی که به عزت در جلالش
جهادی کن به بسط دل به علمش جهادی کن به قبض دل به حلمش
جهادی کن به جبر اندر مقدر جهادی کن به خلق اندر مصور
جهادی کن به حکمت نزد مومن جهادی کن به صبر اندر مهیمن
جهادی کن به قدس اندر سلامش جهادی کن به لطف اندر کلامش
جهادی کن به عدل اندر حسابش جهادی کن به رحمت در عقابش
جهادی کن به رفع ملک مالک جهادی کن به خفض کبر سالک
جهادی کن به بینش نزد باطن به دل بشنو تو تسبیح بواطن
جهادی کن به اول نزد آخر جهادی کن به باطن نزد ظاهر
جهادی کن مقدم شو به عفوش جهادی کن موخر شو به ذکرش
جهادی کن به نافع نزد وارث جهادی کن به واحد نزد باعث
جهادی کن به حق اندر شهادت جهادی کن به بر اندر ولایت
جهادی کن به جامع نزد قادر جهادی کن به مانع نزد قاهر
جهادی کن به احیا نزد هادی جهادی کن به احصاء نزد والی
جهادی کن به قسط اندر غنایش جهادی کن به حی اندر بقایش
جهادی کن به محیی در مماتت جهادی کن به موت اندر حیاتت



جهادی کن به رأفت نزد تو اب جهادی کن به حمدی نزد وهاب
جهادی کن به بدعت نزد واجد جهادی کن به وسعت نزد ماجد
جهادی کن به شکرش نزد رزاق جهادی کن به علمش نزد خلاق
تمامی نیست اسماء الهی کجا پایان شد انشاء الهی
به هر نامی که خالق نامی است او خلاق را به نامش حامی است او
صفات ذات بر دل همچو نقش است و اسمائش به دل ها رنگ بخش است
جهادی کن تو در کنه صفاتش نمایان کن تجلیات ذاتش

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم جسد واقع می شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است مقام فنای در افعال الهی است و آن این است که فعل بنده در جهت افعال الهی قرار بگیرد چنان که اثر فعل او در آثار افعال الهی فنا شود آنطور که او و غیر او بنده را فاعل نبیند و همه ی فعل او را فعل خدا ببیند. این حالت واقع نشود مگر آنکه فعل بنده بسم الله الرحمن الرحيم باشد. نه اینکه بنده باید بسم الله الرحمن الرحيم بگوید، بلکه اسم الله باید همچون ساختاری از بالا بر فعل او حاکم باشد. در نتیجه فعل بنده باید قوس نزول و قوس صعود را بپیماید و لذا باید از نزد خدا بیاید و به نزد خدا بالا برود. تا بنده به جایی برسد که مارمیت اذا رمیت و لکن الله رمی (17/8) باید تمام مراتب فعل او در جسد و نفس و قلب و روح و عقل و نور و هویت او در افعال الهی فنا شود. پس باید در عالم نفس از افکار و احساسات شخصی و خطورات شیطانی خلاص شود و در عالم قلب از وهم کاذبه خلاصی یابد و در عالم روح از هر حیات خبیثه رها شود و در عالم عقل که ساختار ساز و ساختار شناس است از بت سازی و بت پرستی خلاصی پیدا کند و در عالم نور از ظلمت پاک شود و در عالم هویت از هویت خود فنا شود و به او ببیند و به او بشنود و به او بشناسد بلکه هم او را ببیند و هم او را بشنود و هم او را بشناسد. اینها مقدمات این است که فعل بنده در افعال الهی فنا شود.

همه آلام از ناخالصی هاست خردمند عاری از آلودگی هاست

می صافی خرد پیرایه سازد شهادت قلب را پُر مایه سازد

یقین را می ز شک خالص نماید به دل ها عشق را حادث نماید

یکی بینی ز شرک او پاک سازد به پاکی سرور افلاک سازد



همه اقلیم‌ها دل در نوردد همه عالم به دل کاشانه گردد
همه هستی وطن گردد مر این دل همه عالم شود ظاهر بر این دل
ز سیر انفس و آفاق گوید خدا در جمله‌ی اسماء جوید
ز انفاس پریان فاش گوید به وهم اهرمن پرخاش گوید
ز ارواح مقدس بهره گیرد پلیدی را سراسر سخره گیرد
به قرآن کاشف اسرار گردد جهان پیشش همه آثار گردد
که هستی نیست جز آثار یکتا دل صافی خدا بیند به هر جا

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم نفس واقع می‌شود. و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. و حالات نفسانی سالک تحت تاثیر تجلیات اسماء الهی است. بنده در مقام معیت در عالم نفس انوار اسماء الهی را که تجلی می‌کنند می‌بیند و آن‌ها را یک‌به‌یک می‌شناسد و چون خداوند به اسمائش بندگان را می‌نوازد او می‌بیند و آنچه می‌بیند در نفس او متجلی می‌شود و او نیز بر طبق آن اسماء ابراز احساسات می‌کند. تا بنده به جایی برسد که نفس او خالص برای خدا شود و فقط به تجلیات اسماء خود را ابراز کند، راه بسیار است و این مقامی نیست که مورد نظر ما در این مرحله است. اما اینکه با اسماء الله بتواند ابراز احساسات کند همان مقام معیت است که در عالم نفس واقع می‌شود. بنده در این مقام اسماء الهی را که خداوند، خود بنده را با آن‌ها می‌نوازد می‌بیند و می‌شناسد و باید که ادب اسماء را رعایت کند و هر نام را با نامی متناسب پاسخ گوید. پرسش اینکه چگونه باید اسماء الهی را پاسخ گفت؟ چه اگر چنین چیزی ممکن باشد، این به نوعی مکالمه‌ی نفس مومن با پروردگار است. عده‌ای از مومنان اسماء الهی را با افعال خود در عالم جسد ابراز می‌کنند. اما عده‌ای به این درجه از تجرید رسیده‌اند که در لایه‌های مجرد تر از جسد به فعلی بپردازند بدون آنکه لزوماً تجلی در عالم جسد داشته باشد. عده‌ای در عالم نفس چنین‌اند و نشانه‌ی آن این است که در خواب به اراده‌ی خود عمل کنند. عده‌ای در عالم قلب چنین‌اند و حب و بغض خود با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای در عالم روح چنین‌اند و با زبان حیات معنوی خود با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای در عالم عقل چنین هستند و با ساختارسازی در عالم عقل با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای در عالم نور چنین هستند و با تنور انوار اسماء از خود با خداوند سخن می‌گویند. عده‌ای هم در عالم هویت به فعل می‌پردازند و با شخصیت خود با خداوند سخن می‌گویند.



چو بلبل شاهدش نغمه سراید چه صبر بلبل از شوقش سرآید
که این موسیقی ناب الهی است زمینی نیست این نغمه خدایی است
کمان هفت رنگ پادشاهی به دستانش چو چنگ و خود چو ماهی
غریق و محو دریای وصال است سراسر غرق در شور است و حال است
نوازد چنگ اسماء و صفاتش شهید و فانی اعماق ذاتش
که شاهد مونس انواز ذات است نوازنده‌ی آهنگ صفات است
جهادی پیشه کرد شاهد در آن ذات که عقلش جمله حیران ماند و شه مات
یکی نغمه سرود از آفرینش شهادت در دل ارباب بینش
یکی عالم که حمدش پیشه گیرد ز فیض و رحمت او ریشه گیرد
یکی عالم که خالق خود سرشته است سراسر روح و ریحان و فرشته است
یکی عالم که شاهد خود نوازده به تار و پود هستی دست یازد
یکی عالم که رقاص است در دل سرشت آن همه از پاره‌ای گل
یکی عالم که مختار است ولیکن می‌شناسد حق ز اغیار
نمایشگاه آیات الهی دل پاک است و شاهد همچو ماهی
به غواصی دل محو تماشاست ندای وحی را هر دم نیوشاست
ندای وحی موسیقی ذات است خروش چنگ اسماء و صفات است
ز بانگ وحی در دل‌ها چه غوغاست سرور و جشن و پاکوبی به هر جاست
حقایق رقص و جنبش پیشه گیرند به ذات پاک کرنش پیشه گیرند
سرای دل همه روشن ز انوار ولیکن این همه پنهان ز اغیار
سروش وحی کس را در نگیرد ولی ریحانه‌اش عالم بگیرد
که موسیقی آن کس در نیابد ولی شادی به هر دل ره بیابد
نصیب غافلان مشتی لغات است نصیب شاهد اما نور ذات است
نیابد کنه قرآن هیچ عارف ولی شاهد چشد در دل معارف



حقایق را درونش فاش بیند ز طوبای حقیقت میوه چیند

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم قلب واقع می‌شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. در عالم قلب اسماء ظاهر و باطن با هم متجلی نمی‌شوند و تنها یکی از آن‌ها در هر لحظه در این عالم متجلی است. چنین است اسماء اول و آخر. چنین است اسماء خافض و رافع. چنین است اسماء قابض و باسط. چنین است اسماء معز و مذل. چنین است اسماء مقدم و موخر. و مانند آن.

و اما مقام معیت در عالم قلب یعنی تقلب اسماء الهی در قلب به تجلیات اسماء الهی در قلب و نه به اراده‌ی مومن. یعنی قلب به اذن الله منقلب می‌شود و به اذن الله به چیزی گرایش پیدا می‌کند و به اذن الله حب و بغض پیدا می‌کند. حتی باذن الله خدا و رسول را حبیب می‌گیرد و به اذن الله دشمنان خدا و رسول را دشمن می‌گیرد. بلکه باذن الله قلب تقلب می‌کند و باذن الله ساکن می‌شود. و این اذن خداوند با اسماء الله است. تجلیات اسماء است در قلب که علامت اذن خداست. دلی که اتاق فرمان آسمان‌ها و زمین وجود انسان است عرش خداوند می‌شود و از خداوند دستور می‌گیرد.

عروج دل به درگاه الهی است خلاصی از قدمگاه تناهی است

به آن عالم که او اسمی ندارد به حد محدود نیست رسمی ندارد

کمان هفت رنگ پادشاهی ابر راهی به درگاه الهی

به آن عالم که ذاتش استوی یافت وصال قلب محبوب خدا یافت

پریان را به آن عالم رهی نیست به جز ذات الهی مرجعی نیست

عروج قلب آن محبوب دل‌ها به کنه ذات معبود تعالی

گشود ابواب دل‌ها را به آن عرش پر از گل‌های رنگین شد از آن فرش

که هر گل محرم قرب دلی بین حریم پاک دل را محملی بین

که نور ذات را بگرفت از عرش گلستان شد از آن رخساره‌ی فرش

چه کار آید تو را از گل چو دشتی گلستان دل عاشق سرشتی

اگر ابواب دل بگشود عصار همه عالم به دل بیند به یکبار



گلستان در گلستان قرب بیند ز بستان حقایق دسته چیند

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم روح واقع می شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. انسان موید است به روح نباتی و روح حیوانی و روح انسانی و مومن موید است به روح ایمان. و انسان کامل موید است به روح که اعظم ملائکه است. تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر. اما مقام معیت این روح الهی پایین تر از مقام موید بودن به روح الهی است. پس مومن چون به مقام معیت روح می رسد واجد حیات طیبه ای می شود که به واسطه ی آن از بند تعلق به عالم پایین خلاص می شود و به جای اینکه نفس او سوار بر جسد او و قلب او سوار بر نفس او و روح او سوار بر قلب او و عقل او سوار بر روح او و نور او سوار بر عقل او و هویت او سوار بر نور او باشد، بر عکس نور او سوار بر هویت او و عقل او سوار بر نور او و روح او سوار بر عقل او و قلب او سوار بر روح او و نفس او سوار بر قلب او و جسد او سوار بر نفس او می گردد. وجود او که چون درختی بود که در عالم پایین ریشه داشت، تبدیل به درختی می شود که در عالم بالا ریشه دارد و اتصال اجزاء آن بسم الله الرحمن الرحيم است.

بهشت عدن اگر خواهی رها شو به ذات پاک یزدانی فنا شو

جهادی کن به جد فی الله بالله رها شو از عدم بالله فی الله

فنا شو نفس فانی را رها کن بمیر از عشق، عاشق را فدا کن

همه معشوق را با چشم دل بین حقیقت را خلاص از هر سجلّ بین

حقیقت را خلاص از بند اوهام خلاص از ظلمت دنیای شب فام

خلاص از بند سنگین تناهی خلاص از چشم کج بین به گناهی

خلاص از هرچه باشد غیر آن بین حقیقت را خلاص از این جهان بین

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم عقل واقع می شود. و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. عقل که ساختار ساز و ساختار شناس است با مدل های عقلانی می شناسد. ابزار عقل مدلهایی است که ساخته ی دست خودش است. اما چون عقل به مقام معیت برسد حقیقت را مستقیم ادراک می کند نه به کمک مدل ها و این مقام



انبیا است. اما پیامبر اکرم که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل. لذا چنین کمالی در دسترس علماء از امت رسول قرار دارد. اما اینکه چرا معیت در عالم عقل بسم الله الرحمن الرحیم است. حقایقی که در لایه‌های تجرید هستی مومن تجلی می‌کند همان اسماء الهی هستند که عقل آن‌ها را بازشناسی می‌کند. حتی مبنای کتاب محکم فصوص حکم ابن عربی بر این گذاشته شده است که در هریک از انبیاء الهی حقیقتی متجلی است. و آن اسمی از اسماء الهی است. ابن عربی ادعا می‌کند که کتاب فصوص الحکم را پیامبر(ص) در خواب به او داده تا آن را بر مردم آشکار کند.

شهادت در دل ارباب بینش نهان آرد پدید از آفرینش

نهان باشد همه دنیای معنی چه معنی را نباشد هیچ عینی

حقیقت نیست از جنس مفاهیم حقیقت ذهن را نگرفته اقلیم

تجلی کرده در آفاق و انفس مفاهیمند نقش آن در انفس

حقیقت را به هر اقلیم نقشی است همه آفاق بر نقاش عرشی است

تمامی نیست اسماء الهی کجا پایان شد انشاء الهی

حقیقت را به هر اقلیم بینی ز وصل قامتش پر میوه چینی

حقیقت را به هر میزان بسنجی بیابی ارزشی آن را چو گنجی

حقیقت را به هر صورت بیابی ز صورت فارغ و سیرت بیابی

حقیقت را به هر چهره پسندی جمال آن منوچهره پسندی

حقیقت را به هر نوری شهیدی تو را فارغ کند از هر پلیدی

حقیقت را ز هر کونی شنیدی سروش وحی رحمانی شنیدی

حقیقت ظاهر و باطن فراچنگ بیابی ذات را ظاهرتر از رنگ

به باطن ظاهر است طاهر حقیقت به باطن محکم است ظاهر! حقیقت!

هو الظاهر هو الباطن چنین است به حق معنای باطن هم همین است

هو الاول هو الآخر جلی بین که ظاهر اول و باطن خفی بین

ولی باطن بود ظاهر تر از نور به باطن روشن است ظاهر پر از شور

تجلی جمله معنایش همین است هو الظاهر هو الباطن چنین است



تجلی کرده باطن نزد ظاهر حقیقت از تجلی هست ظاهر
هو الاول هو الآخر همین است که باطن نور و ظاهر نقش چین است
شهادت شد نصیب کامیابی به ذات لایزال بگشود بایی
تجلی کرد اسماء صفاتش گلستان شد دل از انوار ذاتش

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم نور واقع می‌شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. خداوند برای مومنان نوری قرار داده که در عالم نور زندگی می‌کنند و آن عالم همان مدینه الرسول است و علی بابها. و اما مقام معیت در عالم نور همنشینی با نور امامان معصوم است که نور آنان انیس نور قرآن است. بهره‌ای که مومن از نور امامان می‌برد همسنگ و همنشین بهره‌ای است که مومن از نور قرآن می‌برد. و شناخت در این عالم به نور اسماء الله است. قرآن را ظاهری است و باطنی است و لطائفی است و حقایقی. ظاهر نصیب عوام است و باطن نصیب خواص و لطائف روزی اولیاء است و حقایق در خدمت انبیا. اما حیات قرآن به نور امامان معصوم است و بهره بردن از خزائن قرآن به واسطه‌ی همنشینی با نور ائمه هدی است.

لطائف را مخاطب اولیاء است حقایق را مخاطب انبیاء است

عوام الناس ظاهر بیند از او خواص انوار باطن چیند از او

که قرآن ظاهر و انسان چو روح است ولایت بر خلایق با شکوه است

حیات از قرب انسان یافت قرآن حیاتش عاریت از قلب انسان

امامان کنه قرآن درنوردند حقایق را به جانان درنوردند

که هر سنجیده با میزان بسنجند همه آیات با ایشان بسنجند

کلام الله ایشان را سپاهند چه ایشان خود کلام آن الهند

همه هستی به نور خویش تابند ز خورشید حقیقت کام یابند

امامان را ز نور واحدی دان و آن تابان ز ذات سرمدی دان



بسم الله الرحمن الرحيم

و اما مقام معیت که در عالم هویت واقع می‌شود و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. و این همان است که فرمود هو معکم اینما کنتم. پس هر هویت غیر از هویت الهی موقوف به غیر خود است و مقام معیت مخصوص به هویتی است که مستقیماً موقوف به هویت ذات یکتا باشد و این موقوفیت بسم الله الرحمن الرحيم است. یعنی هویت بنده تکیه می‌کند به اسمی یا اسمائی از اسماء الله و به واسطه‌ی آن اسماء الله هویت بنده تعریف می‌شود. اما پیش از رسیدن به این مقام هویت بنده به هویت غیر خدا موقوف است و شخصیت بنده وابسته به این است که دیگران چگونه او را اعتبار کنند و چگونه او را بشناسند و چگونه او را تعریف کنند. اما چون بنده به مقام معیت در عالم هویت رسید، این خداوند است که بنده را تعریف می‌کند و او را به دیگران می‌شناساند.

که انسان قالبی یکسر الهی است به باطن واجد روح خدایی است
همه هستی ز یکتا وام گیرند ز نور واحدی الهام گیرند
یکی ذات است پنهان از دو دیده به پیدایی او قلبی ندیده
به نوری روشن است اعماق آن ذات کز آن نور افکن است اسماء و صفات
یکی عقل است کشف طریقت کز آن سرریز جبریل حقیقت
که آن قائم به انوار صفات است حیاتش از تجلیات ذات است
یکی روح است فارغ از همه نوم حیات از اوست اوحی است و قیوم
یکی قلب است آن عرش الهی ولی پاک است و شاهد همچو ماهی
به غواصی دل محو تماشاست ندای وحی را هر دم نیوشاست
که انسان قالبی بر طبق ذات است چه او نقشی ز نقاش صفات است
چه نیکو بنگری یکسر خدایی است ز دنیای دنی قصدش جدایی است
به انفاس خوش جنت انیس است به نزدیک دل پاکان جلیس است
که جنات از تجلیات ذات است دل پاکان چو جنات صفات است



بسم الله الرحمن الرحيم

چون بنده به مقام معیت رسید خود او همراه و شاهد بر اعمال مردمان خواهد بود در عالم هویت و خود او نور و هادی مردمان خواهد بود در عالم نور و خود او عاقل و معقول بلکه عین حقیقت خواهد بود در عالم عقل و خود او محیی خواهد بود در عالم روح و خود او تجلی خواهد کرد در قلوب مومنان در عالم قلب و در خواب مردمان ظاهر خواهد شد در عالم نفس و خود او تجسد پیدا خواهد کرد در عالم جسد و یا با احاطه‌ی روحانی خود عالم جسد را تحت تاثیر قرار خواهد داد. و این‌ها کمترین مقامات یاران نزدیک امام ماست. بلکه ایشان به ادراکات والاتری دسترسی دارند و از جنت ذات تغذیه می‌شوند و حقیقت هستی آنان چیزی بین خودشان و خدایشان است و ارتباط ایشان با مردمان تنها پوسته‌ای از هستی ایشان است.

بهشت ذات از آن بندگانی است که جان وقف صفات پاک جانی است

قسم بر فجر و بر شب‌های دهگان قسم بر شفع و وتر! شب زنده‌داران!

قسم بر شب چو دامن باز گیرد که ایزد انتقام آغاز گیرد

و چون رب و ملائک صف ببندند ترازوی عمل‌ها را بسنجند

پلیدان را ز پیشانی بگیرند شهیدان جمله مهمانی بگیرند

پلیدان را نصیب است آتش دون شهیدان سهمشان جنات گلگون

از آن برتر افاضات صفات است از آن سرتر لقاء نور ذات است

جزای حسن جز احسان چه باشد؟ نصیب سرور پاکان چه باشد؟

جزای جان نثاری هین چه باشد؟ بگو پاداش یاری هین چه باشد؟

بگو یا رب که یارانم کجایند؟ که یاران تو یاران خدایند

خدا! یاری رسان یاران حق را شهادت هدیه کن خاصان حق را

از آن شهدی که نزدیکان بنوشند تبیان، اولیاء، یاران بنوشند

از آن شهد خلوص تند و تیزت از آن انفاس پاک وحی خیزت

از آن عشق لطیف و مرد افکن از آن نوش آب حیرت، عقل و جان کن

از آن خالص کن فقر نیازت از آن اکسیر پاک و دل نوازت

از آن شهدی که آلام دلم برد



برون آرام و دل طوفان به پا کرد همان نوری که دل عرش خدا کرد
به نام نامی یکتا خدایی که عالم داده نورش روشنایی
به نورش عالمی چون عرش گردد به اسماء رخس دل فرش گردد
پلیدی‌ها هلاک و نیست گردند حقایق رمز هست و نیست گردند
حقیقت دم به دم بر دل نویسد صفات ذات حق کامل نویسد
همه هستی به دل هین نقش بندد حقیقت را به دل این نقش بندد
سرای دل تجلیگاه ذات است به دل ذاتش چو نقاش صفات است
به اسماء الهی رنگ ریزد به نقش آفرینش تنگ ریزد
تو گویی دل همان لوح برین است قلم بر روح دل نقاش چین است
قلم عقل است و جوهر روح اعلا به رقص عقل اسمائش تجلی
مباد این عقل بر دل بت نویسد حریر دل به میل خود نویسد
قلم در دست نقاش صفات است عقال عقل در دستان ذات است
قلم را ذات حق بر لوح رقصاند که نقاش دو عالم چرخ چرخاند
که اوحی است و حی بر پا دارد صفات حق به عالم جای دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

توصیف کردیم که بنده چون به مقام معیت رسید رابطه‌ی مردمان با او چگونه است. و اما نوبت می‌رسد
به توصیف رابطه‌ی مردمان با بنده‌ای که به مقام ولایت رسیده است. چون بنده به مقام معیت رسید و
خداوند بر عرش قلب او استیلا یافت مردمان برای تقرب به خدا به بنده قرب می‌جویند و برای طلب رضای
خدا رضای بنده را می‌طلبند و با دوست داشتن بنده به خدا حب می‌ورزند و برای دسترسی به حقیقت،
مردمان به سر مومن دست درازی می‌کند و برای پاک ساختن اعمال خود مردمان از اعمال بنده پیروی
می‌کنند و برای پاک شدن از شرک مردمان عقاید بنده را عقیده‌ی خود می‌سازند و خداوند را آنگونه که بنده
وصف می‌کند می‌شناسند. و کلام خدا را از زبان او می‌شنوند. بلکه چون دل خانه‌ی خدا شد اولیاء نزد بنده
به زیارت خدا می‌آیند.



کلام او به دل‌ها راه دارد همه عالم به ذکرش جاه دارد
 به هر وصفی که خالق وصف گردد شریک از ذات پاکش حذف گردد
 به هر نقشی که در دل نقش بندد ز وهم او ره به صاحب نقش بندد
 که باطل ابتر است باطن ندارد حریم دل ز جنس جن ندارد
 همه اوهام در دل نقش بازد که دل سوی حقیقت دست یازد
 دل مومن حریم ایزدی دان سرای خاندان سرمدی دان
 دلا قلبی که حق را بیت باشد زیارتگاه اهل بیت باشد
 دل مومن چو سجده خانه‌ای بین که نقاش ازل کرده است آذین
 در و دیوار دل نقش صفات است صفات او تجلیگاه ذات است
 که اسماء از صفاتش رنگ گیرند در و دیوار دل را رنگ گیرند
 به اسمائش رخ دل فرش گردد به نورش عالمی چون عرش گردد

بسم الله الرحمن الرحيم

چون بنده به مقام معیت رسید و قلب مومن عرش خدا شد، مقربان درگاه الهی هریک به وظیفه‌ای در قلب مومن مامور می‌شوند. نور پنج تن آل ابا به قلب مومنان راه می‌یابند و این تجلی و نمایشی از پیوستن نور مومن به نور پنج تن آل اباست. گویی نور مومن به مدینه الرسول وارد می‌شود. و به استقبال امیرمومنان مؤید می‌گردد و از کوثر وجود عصمه الله الکبری به دست سرور جوانان اهل بهشت سیراب می‌گردد. این که پنج گنج آفرینش در قلب مومن جای می‌گیرد مساوق است با اینکه نور مومن در خدمت این پنج گنج وارد می‌شود. بلکه این دو یک حقیقت بیش نیستند که در قلب مومن به گونه‌ای ظهور پیدا می‌کند و در مدینه الرسول به گونه‌ای دیگر. این حقیقت همچون هر حقیقت دیگری در جای‌جای عالم خلقت و در دل‌های مومنان نیز ظهوراتی دارد.

زیارتگاه یاران خدا بین دل مومن تو شهر مصطفی بین

یکی بر ساحت دل شد نگهبان امیر مومنان مولای پاکان

چنین باشد دل ارباب بینش درونش پنج گنج آفرینش



چو باب دل گشودی یارا! هشدار! امیر مومنان آید به دیدار
 تواضع پیشه کن در محضر دوست که قرب حق اگر یابی هم از اوست
 همای نیک‌بختی بر سر توست که اوج مهربانی در بر توست
 تو را همواره در آغوش گیرد سرت بر سینه‌اش خاموش گیرد
 بیابی عالمی سرتا به پا نور چو اسماء خدا نور علی نور
 که شهر مصطفی قلب امیر است جمال یار در قلبش اسیر است
 شهیدان را دو سرور واله کردند دو ساقی بر در دل هاله کردند
 از آن دل نهرها جاری نمودند ز کوثر اشک‌ها ساری نمودند
 شهیدان را همه سیراب کردند دل حق باوران را آب کردند
 که آن کوثر همان نور مبین است وجود نازنین امّ دین است
 ز قلب مومن آمد پاره‌ای نور به شهر مصطفی نور علی نور
 دل مومن رفیق مصطفی شد رفیق یار حق یار خدا شد

بسم الله الرحمن الرحيم

فرمود: یا ایها الذین آمنوا کونوا انصارالله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون
 نحن انصار الله (14/61) و فرمود: السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین ابتغوهم باحسن رضی الله
 عنهم و رضوا عنه و اعدت لهم جنّات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا ذلک الفوز العظیم (100/9) پس بنده
 به مقامی می‌رسد که مهاجران فی سبیل الله را یاری کند و سالکان صراط مستقیم را دست گیرد و
 پیمایندگان راه حقیقت را بنوازد.

ایشان با خداوند پیمان بسته‌اند که ظالمان را یاری نکنند و مالمظالمین من انصار (270/2) و مظلومان را
 یاری رسانند و انتصروا من بعد ما ظلموا (227/26) و ایشان یاری رسانندگانند هر کسی را که خداوند یاری
 خود را روزیش گرداند. پس ایشان دست خدایند و خداوند به ایشان یاری می‌رساند.

چنان در راه حق اخلاص ورزید که حق او را مقام خاص بخشید



چنان در بندگی طوفان به پا کرد که در راه حقیقت جان فدا کرد
 چنان با نفس خود پیکار می کرد که نفس از غفلتش بیدار می کرد
 به تقوی پاسدار نفس دون شد به هشیاری فراری از جنون شد
 به طاعت دولتش سامان پذیرفت چه احکام خدا آسان پذیرفت
 به پاکی اسوهی صدق و صفا شد سپه سالار پاکان خدا شد
 خطای خلق را او چشم پوشید ز دنیای دنی او چشم پوشید
 به اوصاف نکو موصوف گردید به پاداش خدا مشعوف گردید
 ثناگوی جمال سرمدی شد بلاجوی دیار عاشقی شد
 خدا از خیل یارانش گزین کرد به قلبش نور خود را سرنشین کرد
 به قلب مومنان گر شور بینی

چو نیکو بنگری آن نور بینی

قلوب مومنان را در نظر دار همه خاضع همه آگه ز اسرار
 همه عالم به هر یک جای دارند حقایق را به دل بر پای دارند
 منیت را نباشد هیچ آثار مباد آید به دل جز یاد دلدار

به دل ذاتش چو نقاش صفات است

سرای دل تجلیگاه ذات است

قلوب مومنان چون عرش بینی به دل هاشان همه یک نقش بینی

همه رو به خدای خویش آرید

که ای گیتی همه دل پیش آرید

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم الف محذوف اسم کنایه است از ذات و باء بسم الله که کنایه است از عالم خلقت و نقطه‌ی تحت باء که کنایه است از انسان کامل. وصل اسم الله به کسره‌ی باء که کنایه است از روح که اعظم فرشتگان است به سین اسم که کنایه است از سبب الهی است که ختم می شود به میم معیت. اما نور انسان کامل همه‌ی این عوالم را در نور دیده است تا به ما رسیده است و آن از عالمی است که به آن الله می گویند. که از اله می آید که ال گرفته است. اما اله هنوز هم محذوف است که کنایه از ذات است. نور بنده چون به معیت انوار خمسه



اهل بیت رسیده در خدمت ایشان در آمد به تبعیت سفری را آغاز می‌کند به دنبال نور رسول به عالم الله. نور بنده به هدایت نور رسول به لام لقاءالله می‌رسد. ریشه‌ی اله عبادت همراه با حیرت است. در عالم الله ذات اقدس اله اسمی و رسمی ندارد و به صفتی موصوف نیست و روزی بنده از شناخت باری تعالی در این عالم، حیرت است تا هجرت کند به هاء هویت و هالک اندر وجه رب خود شود.

طهارت کند پیشه و غسل وصل به ابجار پی در پی و غوص و فصل
به عزّ و به صبر و خشوع و رضا به حلم و خشیت، تواضع، وفا
به بحر الانابه و بحر التّقی مزید و عمل، الهدی و الحیاء
در اعماق ابجار غواصی کند به سجده‌ی نور در دل رقاصی کند
ندا آیا حبیبم مرسلم مخلوق برتر که تو هستی شفیع روز محشر
یکی صد دو ده الف و رابع هزار ز نور رسول قطره‌ی راهدار
به حولش طوف کردند و عاکف شدند رکوع و سجود حق عارف شدند
نظر کرد آنگه به هیبت به نور خداوند و آب آفرید او به طور
به چشم شفقت به نور بنگریست از آن عرش را آفرید هست و نیست
اول عرش بر آب دل غرق کرد سپس کرسی از نور آن خلق کرد
ز کرسی همه نور لوح آفرید قلم را ز لوح و به لوح آفرید
قلم لوح دل را مهیا نمود سلام و درودی به نورش سرود
ندا آمد او بُد بشیر و نذیر شفیع و حبیبم سراج منیر
چو بشنید نام رسول الله او به سجده در افتاد در پای او
که سبحن الله آن یکتای قهار عظیم الاعظم است خدای جبار
بدو گفت توحید من پیشه کن نوشتن به لوح دل اندیشه کن
ز امر الهی قلم مست شد هزارش بشد تا که او هست شد
ز بطن قلم جوی جوهر فشانند به لوح دل آنگه نوشت و بخواند
یکی هست و دیگر جز او نام نیست محمد رسول است و ناکام نیست
درودی به نور رسول الله است که نورش رفیق و حبیب الله است



که هر آیتی آمد از آسمان ز نور حبیش در او شد نهان
به باران طراوت، به خورشید نور به بستان لطافت، به فردوس حور
به امکان وجود و به ارحمش قراب به دل نور ذکرش، به ساغر شراب
به بالا فراخی، به پایین چه تنگ به ابجار ماهی، به بر خاک و سنگ
به ذهن آفرینش، به آتش حرور به غم درد و سوزش، به شادی سرور

بسم الله الرحمن الرحيم

و چون نور بنده به پیروی از نور رسول الله به لام لقاءالله پیوست بنده به جنه لقاء وارد شود. الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون (46/2) و اتقواالله و اعلموا انکم ملاقوه و بشر المومنین (223/2) چنین نیست که لقاء الله نصیب بندگان خاص خدا باشد بلکه لقاء الله روزی همه ی بندگان است. اما جنه اللقاء از مسیر سین سبل الهی و میم معیت می گذرد. وَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاي رَبِّهِمْ لَكَافِرُوْنَ (8/30) وَ اَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاي الْاٰخِرَةِ فَاُوْلٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحَضَّرُوْنَ (16/30) پس کافران در آخرت به لقاء الله می رسند اما نه در جنه اللقاء بلکه در عذاب اللقاء حاضر می شوند. ابن عربی در شطحیات خود چنین مضمونی آورده که در آن روز مقربان نالانند از شدت قرب چنان که کافران در عذابند از شدت بعد.

دلا آنکه ترسد مقام خدای که عالم هلاک است و او بد بجای

در جنت نصیبش کند کردگار دو ذات فنا گشته در نزد یار

دو چشمه که جاری بود در جنان دو میوه ز هر نوع باشد در آن

که جاری کند چشمه هر جا سزد که اعطا کند میوه هر کس خورد

نشیند به تختی ز استبرق او همی میوه چیند ز شاخ حق او

به نزدش نشینند در آن جهان ظهورات ذات و صفات نهان

که کس مس نکر دست آن را سرشت نصیب تو شد نزد نیکو بهشت

نصیب است او را دو فردوس اگر به سبزی نهایت رسیده گهر

دو چشمه از آن زیر جوشیده ناب که جاری کنندش به هر سو پر آب



در آن پر ز میوه ز نخل و رمان نشینند در آن خیرات حسان

تجلی نیکو رخ کردگار زند تکیه بر تخت سبزی خمار

مبارک بود خالق آن سرای جلیل است اسماء یکتا خدای

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم نور بنده در معیت نور رسول الله پس از آنکه به لام لقاءالله رسید هجرت می کند به هاء هویت و هالک اندر وجه رب خود می شود: لا اله الا هوکل شی هالک الا وجه (88/28) پس هویت بنده فانی می شود و به هویت الهی که کنترل هستی او را بدست گرفته حیاتی تازه پیدا می کند. هویت که قبلا به مقام معیت رسیده بود و مستقیما به هویت الهی تکیه می زد، اینجا در هویت الهی فانی می شود همچون نور کمی که در برابر نوری شدید هویت خود را از دست می دهد. و آسمانها و زمین بنده به نور هویت الهی روشن می شود و بنده به نور الله می بیند و می شناسد. این مرتبه با این که بنده به اسماء الله ببیند و بشناسد متفاوت است. چرا که اینجا بنده معرفتش انسانی نیست بلکه الهی است. ینظر بنور الله. آنچه می بیند و آنچه می شناسد از دید الله می بیند و به علم الله می شناسد. دیگر ادراک بنده انسانی نیست بلکه به ادراکی الهی دست پیدا کرده است.

به اسماء جمله اقلیمی به پا کرد به ساقی جمله ی هستی فنا کرد

یکی ساقی که عالم خواب کرد او همه دلها ز می سیراب کرد او

همه عالم فنایند و تو بیدار همه حیران و یکتایست هوشیار

یکی ساقی که خود مست و خراب است شرابی داد عالم را که ناب است

ز کنه ذات معجونی بیاورد که از ریحانه اش عالم صفا کرد

همه اقلیمها از او فنا شد از آن عصار یک عالم به پا شد

از آن خالق یکی پیغام بر شد به قرآن بنده ای پیغامبر شد

که هستی را به یکتا رهبری کرد همه عالم به مستی سروری کرد

بیامد بی امان از آسمان می ز شور می بگفت آنگه اذان نی

ز مستی الهی نی اذان گفت ز وصل خاتم پیغمبران گفت



که ای گیتی همه دل پیش آرید همه رو به خدای خویش آرید
خداوندی که او یکتا اله است سمیع است و بصیر و لم تراه است
خداوندی که نوری را فرستاد سراجی را منیری را فرستاد
حقایق را به او استار برداشت سرایر را همه یکبار برداشت
به تاییدش فرستاد جانفدا نور امیر مومنان نور علی نور
که ای یاران همه تسبیح گوید مبادا بر خدا تشبیه گوید
به توحیدش همه یک صف ببندید همه قامت به جان بر کف ببندید
صراط مستقیمش پیش گیرید درستی را مرام خویش گیرید
شتابان سوی اکسیر حقیقت خرامید ای شهان نیک سیرت
شراب ارغوانی کنه دین است ازین خوشتر چه در روی زمین است
وصال یار اکنون برقرار است چه ابلیس لعین امروز خوار است
کنون یاران همه دل شاد دارید ز نی تهلیل یزدان یاد دارید

بسم الله الرحمن الرحيم

چون نور بنده به لام لقاءالله رسید و به هاء هویت هجرت کرد از رحم و خویشاوندان نور رسول الله خواهد شد و رجعت خواهد کرد به عالم خلقت و به راء رویت خواهد رسید و عالم خلقت را آنطور که خداوند به او نشان خواهد داد خواهد دید و به تربیت بندگان مستعد گماشته خواهد شد و به جنت رضوان الهی داخل خواهد شد. و به تایید الهی رفعت خواهد یافت و به روح القدس تایید خواهد شد. و به تبعیت از نور رسول به حاء حب خواهد رسید و محبوب خداوند خواهد شد قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله (31/3) و این همه در مقام معیت است و با میم معیت ملازم است. و این بود آنچه گفتیم از ریشه‌ی رحم که در الرحمن و الرحیم است. در الرحمن نور بنده به نون نزول از مقام لقاءالله رجعت می‌کند به عالم خلقت و در الرحیم نور بنده در سفر از خلق به یاء یقین می‌رسد و آنچه پیش از این از عالم خلقت درک می‌کرد را به معیت الله درک می‌کند و هر چیز را با خدا می‌بیند بلکه نمی‌بیند چیزی را مگر آن که خدا را پیش از او و همراه او و پس از او ببیند. در هنگام رجعت و نزول بنده به نقطه‌ی نون خود را باز می‌یابد و چون به یاء یقین رسید غیر خود را باز می‌یابد و آن در سفر از خلق به خلق مع الله است. این بود سفر نقطه‌ی تحت باء در بسم الله



الرحمن الرحيم که علی علیه السلام فرمود: انا نقطه تحت الباء.

به تاییدش فرستاد جانفدا نور امیر مومنان نور علی نور
که او همراه حق بیتوته کرده که نور حق به او آسوده کرده
حقیقت را به هر اقلیم بینی ز نور حضرتش پر میوه چینی
حقیقت را علی شالوده کرده که او حق از صنم پالوده کرده
علی همراه حق حق را به پا کرد که حق همراه او رو به خدا کرد
به نور باطنی زهرای اظهر حقیقت را نمود از باطن اظهر
حقیقت جلوه کرد عالم به پا شد چو دل پالوده کرد، عاشق فنا شد
حقیقت را به هر اقلیم بینی به نور حضرتش حق را ببینی
حقیقت را به نور باطنی بین صفات پاک حق را هین جلی بین
جلی بین نور حق را ای برادر به نور خود حقیقت بین تو خواهر
که نور خواهرم ذاتش تعالی است برادر نور تو از ذات خالی است
نکاح آمد که ذات آبستن آمد به باطن پیشه‌ی خون بستن آمد
چو عشق آید تقاضا کرد باطن که جانا اخلع و بگزین بواطن
بهوش و تیز بین او نقش جان کرد که ذات آنکه صفاتش را نهان کرد
قلم بر لوح دل نوری رقم زد شراب ایزدی شوری به هم زد
دو عالم سربه‌سر زوج و نکاح است نکاح امری صلاح است و فلاح است
همه ازواج نزد هم نشینند محبت را به دل آکنده بینند
یکی دست محبت بر سر دوست یکی شاکر ز گرمای دل اوست
یکی لبخند شادی بر لبش نقش نگاهی پر ز خواهش بر رخس پخش
دلا ازواج عاشق هر چه بینی ز نور دل هزاران میوه چینی
دلا عشق از سرای ذات آمد محبت میوه‌ی جنات آمد
محبت نور و عشق او جدا نور دل عاشق همه نور علی نور





در تفسیر و تاویل بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم که سوره‌ی حمد خلاصه و چکیده و عصاره‌ی قرآن است و چکیده و عصاره‌ی سوره‌ی حمد خود بسم الله الرحمن الرحيم است و چکیده‌ی بسم الله الرحمن الرحيم باء بسم الله الرحمن الرحيم است. در باب سفر نقطه‌ی تحت باء در بسم الله الرحمن الرحيم فصلی آمد. حال در باب بسم الله الرحمن الرحيم فصلی خواهد آمد بحول الله تعالی و سپس فصلی دیگر در باب سفر بسم الله الرحمن الرحيم در سوره‌ی حمد. این همه تاویل می‌شود به اینکه حقیقت خلاصه و چکیده و عصاره‌ی خود را در خود دارد و این خلاصه و چکیده و عصاره‌ی حقیقت سفری را در خود حقیقت طی می‌کند از خود به خدا تا سفری در خدا و سپس سفری از خدا به خلق و سپس سفری از خلق به خلق مع الله سبحانه تعالی. و هم در این خلاصه و چکیده و عصاره، خلاصه و چکیده و عصاره‌ی دیگری هست و آن هم سفری دارد و باز این خلاصه، چکیده و عصاره دارد و آن هم مسافر است و مانند آن. و اما اسم که در عربی با سماء هم خانواده است اما ریشه‌ی عبری دارد و آن ریشه‌ی آرامی که در آن سماء از ریشه‌ی شمّا و اسم از ریشه‌ی شمّا است. به نظر شمّا همان شمّا یا *scheme* است که امروز به معنای ساختار گرفته می‌شود. ریشه‌ی مشترک اسم و سماء در عربی سمو است و اصل واحد در این ماده چیزی است که فوق چیز دیگری مرتفع و محیط است. آسمان مرتفع و محیط است بر زمین و اسم هرچیز همچون ساختاری است که بر آن چیز محیط است و حکومت دارد. این ماده‌ها خود از عبری و سریانی و آرامی است. همانطور که آسمان یا سماء تعبیر و تاویل مادی و معنوی دارد، اسم نیز تعبیر و تاویل مادی و معنوی دارد. تعبیر مادی اسم چیزی است که مسمّا با آن شناخته می‌شود و یاد می‌شود و به مسمّا متعلق می‌گردد اما تاویل معنوی اسم ساختاری معنوی است که بر مسمّا حاکم است. اسم الله هم از بالا بر جهان خلقت محیط است و بر آن حکومت دارد. پس اسم الله همچون آسمانی است که زمین آن، جهان خلقت است. اسم الله آن چیزی است که از بالا بر جهان خلقت حکومت دارد و هر چیزی تحت حکومت چیز دیگری است که بر آن محیط است و حکومت دارد جز اسم الله که چیز دیگری از بالا بر آن حکومت ندارد و آن عالمی است اعظم از همه‌ی عوالم دیگر که بر عالم دیگر حکومت دارد و از آن سخن گفته شد در سفر باء. پس در بسم الله الرحمن الرحيم اسم اعظم است که بر همه چیز حکومت دارد و چیزی بر آن حاکم نیست و اسم اعظم یک کلمه نیست بلکه خود عالمی است اعظم از همه‌ی عوالم دیگر. پس درست نیست بگوییم اسم الله بر الله حاکم است از بالا بلکه اسم الله به همه چیز حاکم است از بالا. این تفاوت از این ناشی می‌شود که فرق است بین معنی انسانی اسم و معنی الهی اسم و این ریشه‌ی فرق بین اسماء الله و اسماء به معنای انسانی آن است.



و این تاویل می‌شود به این که حقیقت صورتی انسانی و صورتی الهی دارد. از منظر انسان چیزی است و از منظر الله چیزی دیگر است. درک حقیقت از منظر الهی برای نوع انسان ممکن است اما به این منظور باید از خود بیرون بیاید و چیزی شود غیر از انسان. این را اگر نمی‌فهمی انکار نکن. چه اگر چنین کنی راه ادراک خود به معنی اسم الله را بسته‌ای. پس اسم الله و اسماء الله چیزی است غیر از اسماء دیگری که ما در زندگی خود به کار می‌بریم. پس ابتدا به لفظ جلاله‌ی الله می‌پردازیم و سپس به اسماء الله باز می‌گردیم. الله از اله گرفته شده که اله همان معبود است جز اینکه در عبادت به خضوع تکیه می‌کنیم و در اله به تحیر تاکید داریم. پس الله به معنی معبودی است که در شناخت او متحیریم، اما نزد او خضوع می‌کنیم. این تحیر به عقل ما محدود نمی‌شود.

چه مجاری شناخت ما به عقل ما محدود نمی‌شود. سراسر وجود ما در برابر الله متحیر است. الاخص مجردتر از عقل ما، نور ما و هویت ماست که در برابر الله متحیر است. و لاله الا الله کلمه‌ی توحید است که می‌گوید همه‌ی این خضوع و تحیر موجودات به یک الله بر می‌گردد و جز او پرستش نمی‌شود. و هم خضوع و تحیر در مراتب مختلف هستی ما به یک الله بر می‌گردد و جز او پرستش نمی‌شود. و اما اسم الله پاسخ این خضوع و تحیر است چنان که آسمان پاسخ خضوع زمین است. پس برای درک این پاسخ (که البته درست‌تر است بگوییم خضوع و تحیر بنده پاسخ اسماء الهی است) آن را به اسماء صفات ترجمه می‌کنند و حقیقت اسم الله الاعظم را جمع بین اسماء صفات می‌گیرند. گروهی اسماء صفات را هفت می‌گیرند که عبارتند از حی و قادر و عالم و سمیع و بصیر و گروهی اسماء صفات را سه می‌گیرند که عبارتند از حی و قادر و عالم و ایشان سمیع و بصیر را تحت اسم عالم قرار می‌دهند. ما از امامان معصوم چنین آموخته‌ایم که طریقه‌ی دوم را برگزینیم. در هر حال حقیقت اسم اعظم از برهم نهی اسماء صفات و بلکه از به هم پیوستن و یکی شدن و اتحاد اسماء صفات شناخته می‌شود. و این تجزیه‌ی شناختی اسم اعظم است و الا اسم اعظم یک بر هم نهی نیست و صفات الهی عین ذات الهی هستند و این انسان است که شناختش ضعیف است و بر حقیقت اسم اعظم احاطه ندارد و بر هم نهی اسماء صفات راهی است که انسان برای درک حقیقت والای اسم اعظم برای خود پیشه کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما صفت الرحمن الرحيم که مشابه عبری آن رَحْمَان و رَحْمِيم است و در سریانی و آرامی نیز مشابه دارد. مثلاً در آرامی رَحْم و رَحْمَن آمده است. برای ماده‌ی رَحْم معانی بسیاری گفته شده که دقیق نیست از جمله رَقَّت، رَأْفَت، لطف، رَفَق، عَطُوفت، حَبَّ، شَفَقَت، حَنَّت و غیر آن. البته ترتیب ظهور آن‌ها در قلب چنین است که ابتدا رَقَّت می‌آید و سپس لطف حاصل می‌شود و سپس عَطُوفت و سپس حَنَّت و سپس محبت و آنگاه شَفَقَت و آنگاه رَأْفَت و در نهایت رحمت. پس رحمت تجلی رَأْفَت و ظهور حنّت و شَفَقَت است. الرحمن در عبری به شکل هارَحْمَان آمده است که ها جای حرف تعریف ال را گرفته. با این حرف تعریف الرحمن



مختص ذات اقدس اله است اما بدون ال اشکالی در بکار بردن رحمن برای غیر خداوند متعال نیست.

رحمان بر وزن فعلان دلالت بر پرشدن و حرارت و وفور دارد و رحیم بر وزن فعیل دلالت بر لزوم و ثبوت دارد. رحم به معنی چیزی است که رحمت به آن قرار می‌گیرد و ثبات دارد که مصداق اتم آن بین مردم خویشاوندی است و نزدیک‌ترین ارحام به مادر فرزندش است و از این رو به رحم مادر که مظهر ارتباط رحمت بین مادر و فرزند است رحم گفته می‌شود. الرحمن رحمت الهی است به اعتبار رحمتی وسعت کل شی، کتب ربکم علی نفسه الرحمة، ربنا وسعت کل شی رحمتاً و علماً و الرحیم رحمت الهی است به اعتبار یختص برحمته من یشاء. الرحمن در مقام تکوین و خلق است به اعتبار ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت. و الرحیم در مقام هدایت است به اعتبار هذا بصائر من ربکم و هدی و رحم ة، و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین و در مقام عطای نعمت است به اعتبار و جعل بینکم موده و رحمه، و در مقام رفع ضرر است به اعتبار ربّانی مسّی الضرّ و انت ارحم الراحمین و در مقام مغفرت و عفو است به اعتبار و ان لم تغفرلنا و ترحمنا، و قل رب اغفر و ارحم، انت ولینا فاغفرلنا و ارحمنا و در مقام تفضل است به اعتبار و لو فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم ابدا و در مقام خلاصی نفس است به اعتبار ان النفس لا قارة بالسوء الا ما رحم ربّی و خداوند ما را نیز سفارش به رحمت کرده است به اعتبار و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة، و الذین معه اشدّاء علی الکفار رحماء بینهم، و تواصوا بالرحمة. و اما برخورداری از رحمت الرحیم مقدماتی دارد از جمله کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون، و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون (132/3) و رسالت الهی جز رحمت الهی بر همگان نیست و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین. این رحمت هم رحمت واسعه است در الرحمن و هم رحمت مخصوص مومنین است در الرحیم. پس مصداق الرحمن الرحیم فرستادن نور رسول الله از عالم اسم الله الاعظم به عالم پایین یا به عوالم پایین‌تر. بلکه خلقت عوالم پایین به نور رسول الله است. نقل شده از رسول الله حدیثی که مضمون آن چنین است که پیامبر ص جبرئیل را فرمود: آیا پروردگارت نماز می‌خواند؟ جبرئیل امین فرمود: آری، با سبقت رحمتش بر غضبش. پس ای بنده که قلم در دست داری و این کلمات را می‌نگاری باید که در خود نظر کنی که نماز تو چگونه است و وسعت رحمت تو به چه حد است و کجای عالم خلقت را فرا گرفته و شعاع رحمت تو چقدر است و دوستان تو دوستان خدایند یا دشمنان خدا؟ بشنو ندای لولاک ما خلقت الافلاک و از شعاع کوچک رحمت خود خجالت بکش. نور رسول خدا را ببین که عالم را روشن کرده و از نور ضعیف خودت که اطرافت را هم روشن نمی‌کند خجالت بکش. روح کوچک خود را ببین و از روحی که بر همه‌ی عالم محیط است خجالت بکش. قلب کوچک خود را ببین و از قلبی که خدا در آن متجلی است خجالت بکش. نفس کوچک خود را ببین و از نفسی که جهان مقهور اوست در شگفت باش. با چنین شعاع رحمتی خدای الرحمن الرحیم را می‌پرستی؟ پس در حق معبودت بسیار ظلم می‌کنی. پروردگارا بنده را ببخش که چیز قابل ذکری نیست و در بندگی تو کوچک و کوتاه است. چگونه چنین ناچیزی حق عبادت تو را بجای بیاورد؟ شعاع رحمت این بنده حتی نفس خودش را در بر نمی‌گیرد و این بنده حتی به خودش رحم ندارد. چگونه خود را عبد تو بنامد؟ پروردگارا در عجزم و عذابم از شدت نیستی و کوچکی. هستی و بزرگی را تو به این بنده بیاموز.



بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم که الرحمن الرحیم نور رحمت خداوند سبحان است که از عالم اسم الله الاعظم به عوالم پایین تر سرازیر می‌شود. می‌ماند بگوییم که این رحمت چگونه از اسماء صفات نازل می‌شود. عالم را با رحمت چه کار است و حی و قادر چرا به رحمت خود خلقت را سیراب می‌کنند و سمیع و بصیر را با رحمت چه ارتباطی است؟ اول اینکه ذات سبحان برای آن که رحمت خود را نازل کند باید که به خلقت خود عالم باشد تا بداند خیر او در چیست و باید که قادر باشد تا توانایی نزول رحمت خود را داشته باشد و باید که حی باشد تا با مخلوق خود تعامل کند و باید که سمیع باشد تا بتواند خواسته‌ی مخلوق خود را بداند و باید بصیر باشد تا عمل مخلوق خود را ببیند و بداند. اگر سمیع و بصیر در عالم خلاصه می‌شد نیاز به بیان نبود اما فرمود عَلمه البیان و نیاز به تصویر کشیدن نبود اما فرمود هو الخالق الباری المصوّر. پس الرحمن الرحیم لازم است که عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر باشد. اینجاست که می‌فرماید قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنى (110/17) پس الرحمن جامع اسماء صفات است. و لذا جامع اسم الله الاعظم است به اعتبار نزول و ارتباط با خلقت خداوند. و اما عالم چرا باید رحمت کند و حی چرا باید رحمت کند و قادر چرا باید رحمت کند و سمیع چرا و بصیر چرا؟ پروردگار عالم که عالم مطلق است، نه اینکه به مخلوق خود عالم باشد بلکه بالذات عالم است چرا رحمت از وجودش سرازیر می‌شود؟ اینکه ذات سبحان به خودش علم دارد چگونه نتیجه می‌دهد که غیر خودش را به رحمتش خلق کند و از رحمتش سیراب کند؟ این حقیقت در بنده هم تجلی می‌کند. بنده که به خودش علم دارد چرا با عمل خود علم خود را آشکار می‌کند؟ چون می‌خواهد که شناخته شود. تاویل این حقیقت بر می‌گردد به اینکه ذات سبحان که به خودش علم دارد می‌خواهد که شناخته شود. پس می‌توان گفت بسم الله العالم الرحمن الرحیم. و اما خداوند که حیات را بر پا می‌دارد بلکه بالذات حی است چرا رحمت از وجودش سرازیر می‌شود؟ چون می‌خواهد بر پای داشته شود پس بنده را خلق می‌کند. پس می‌توان گفت بسم الله الحی الرحمن الرحیم. و اما خداوند که بر مخلوقات خود قادر است، بلکه بالذات قادر است مستقل از اینکه قدرت خود را اعمال کند چرا رحمت از وجودش سرازیر می‌شود و غیر از خودش را به رحمتش خلق می‌کند و از رحمتش سیراب می‌کند؟ تا انسان را خلق کند و به انسان قدرت بدهد و انسان به قدرت خود خواسته‌ی خداوند را به اجرا بگذارد. اینجا ذات سبحان می‌خواهد خودش را مفعول انسان کامل قرار دهد. پس می‌توان گفت بسم الله القادر الرحمن الرحیم.

و اما خداوند سبحان که سمیع است و کلام بندگان را می‌شنود، بلکه بالذات سمیع است مستقل از اینکه کسی او را مخاطب قرار دهد چرا رحمت از وجودش سرازیر می‌شود؟ زیرا ذات سبحان می‌خواهد که خودش شنیده شود. پس انسان کامل را خلق می‌کند و او را سمیع کلام خود قرار می‌دهد. پس می‌توان گفت بسم الله السميع الرحمن الرحیم. و اما خداوند که به بندگان خود بصیر است، بلکه بالذات بصیر است مستقل از اینکه به کسی نظر کند چرا رحمت از وجودش سرازیر می‌شود؟ زیرا خداوند سبحان می‌خواهد انسان کامل به بصیرتی که به او اعطا شده است خداوند را ببیند. پس می‌توان گفت بسم الله البصیر الرحمن الرحیم. پس ذات اقدس خداوند دوست دارد که بنده‌ی او خداوندش را بشناسد و او را به قدرت خدادادش بر پای دارد و



با اعمال خود به حیات طیبه برسد و کلام خداوند را بشنود و آیات خداوند را در جای جای خلقت ببیند بلکه به قلب خود حضور پروردگارش را ببیند و خود را در حال بندگی او ببیند و او را پرستش کند. این همه همان حدیث قدسی است که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف. و همان آیه‌ی مشهور است که و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. پس عبادت ذات اقدس اله برهم نهی عبادت العالم و عبادت الحی و عبادت القادر و عبادت السميع و عبادت البصیر است. البته این همه یکی هستند و عبادت آنها بر هم منطبق است اما چون ادراک انسان ناقص است عبادت اسماء صفات را بر هم نهی می‌کند تا عبادت ذات اقدس اله را بهتر درک نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بسم الله الرحمن الرحيم نزد عبد. بنده به اسماء الهی خدا را و غیر خدا را می‌شناسد و با ذات اقدس اله ارتباط برقرار می‌کند و به خداوند وصل می‌شود و به لقاءالله می‌رسد و از رحمت خاص و عام الهی بهره‌مند می‌گردد. باید دید که در هر یک از لایه‌های وجود عبد، بسم الله الرحمن الرحيم با او چکار می‌کند و او با بسم الله الرحمن الرحيم چه چیزی بدست می‌آورد. پس می‌پرسیم در عالم جسد اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چیست و در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم همه‌ی عالم ماده اسماءالله هستند چون به خدا اشاره می‌کنند و آیات الهی هستند و رحمت خاص و عام الهی در خلق ماده و در خلقت مومن خلاصه شده است. پس مومن چیزهایی می‌بیند و می‌شنود که دیگران نمی‌بینند و نمی‌شنوند و علمی دارد که دیگران ندارند و حیاتی دارد که دیگران به آن حیات مزین نیستند و قدرتی دارد که دیگران از این قدرت خالی هستند. پس مومن به بسم الله الرحمن الرحيم بر عالم ماده احاطه دارد و به اسم اعظم قادر به خرق عادت در عالم ماده است.

و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم نفس. پس می‌پرسیم در عالم نفس اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم در عالم نفس، اسماء الهی، مجاری شناخت نفس هستند و عالم ماده را نیز نفسی است. نفس انسان بر عالم ماده محیط است و عالمی است بزرگ‌تر و عظیم‌تر از عالم ماده. عالم ماده آنقدر کوچک و پایین است که نمی‌تواند به تنهایی شناخته شود، بلکه انسان به نفس خود که بر عالم ماده محیط است آن را می‌شناسد. علم، قدرت، حیات و سمع و بصر نفس رحمت الهی هستند که بر لایه‌ی تجرید نفس متجلی است. در نفس عالم خلقت نیز همین اسماء صفات متجلی هستند. در نفس عالم خلقت نیز همین اسماء صفات متجلی هستند.

و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم قلب پس می‌پرسیم در عالم قلب اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم عالم قلب خاستگاه ثقلب و دگرگونی نفس است. قلب همچون آینه‌ای است که اسماء الهی در آن تجلی می‌کنند. اما از اسماء مزدوج در هر آن تنها یکی در قلب تجلی می‌کند. مثلاً یا ظاهر تجلی می‌کند یا باطن. یا قابض در قلب تجلی می‌کند یا باسط. یا اول تجلی



می‌کند یا آخر. یا خافض در قلب تجلی می‌کند یا رافع. قلب رحمت الهی را به شکل الهامات صادقانه یا کاذبه دریافت می‌کند. عالم خلقت را نیز قلبی است که ادراکات قلبی دارد و به او الهام می‌شود. در قلب عالم خلقت نیز اسماء الهی تجلی می‌کنند و حرکت در نفس عالم خلقت تحت سیطره‌ی قلب عالم خلقت انجام می‌گیرد. قلب با توجه به اینکه تجلی‌گاه اسماء الهی است بر نفس سیطره دارد و حرکت در عالم نفس را تحت کنترل خود در آورده است. رحمت عام الهی الهام به قلب عالم خلقت و رحمت خاص الهی الهام به قلب انسان مومن است. پس قلب نیز سمع و بصر و علم و حیات و قدرت دارد اما سمع و بصر در قلب به یک معنی و در نفس به معنی دیگری است.

و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم روح. پس می‌پرسیم در عالم روح اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم روح از عالم امر است و رحمت خاص و عام الهی در عالم امر و امر الهی متجلی است. انسان موید است به روح نباتی و روح حیوانی و روح انسانی و مومن موید است به روح ایمان و اولیاء و انسان‌های کامل مویدند به روح القدس که اعظم ملائکه است. به تایید هر یک از این ارواح انسان واجد علمی است و حیاتی است و قدرتی و سمعی و بصری. و این رحمت خاص الهی است و رحمت عام نصیب روح عالم خلقت است که بر انسان کامل تکیه می‌زند و به همه‌ی این ارواح موید است. اما اسماء الهی در عالم روح راهایی است که قلب می‌تواند با تقلب خود بپیماید و با تجلی این اسماء در قلب، قلب تصمیم می‌گیرد چگونه دگرگون شود.

و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم عقل. پس می‌پرسیم در عالم عقل اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم اسماء الهی در عقل ساختار ساز و ساختار شناس ساختارهایی هستند که بر آنچه عقل می‌سازد حکومت می‌کنند. جهان خلقت نیز دارای لایه‌ی تجرید عقل است و اسماء الهی در آن تجلی می‌کنند به شکل ساختارهایی که بر خلقت حکومت می‌کنند. رحمت الهی در عقل متجلی است در خانه‌ی خدا که در عالم عقل ساخته می‌شود. مثل واجب الوجود. رحمت الهی در عالم عقل توحید شناختی است و مختص مومنین است. چه کافران با عقل خود بت می‌سازند و بت‌های ساخته‌ی دست خود را عبادت می‌کنند.

و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم نور. پس می‌پرسیم در عالم نور اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم اسماء الهی در عالم نور انوارند و واسطه‌ی شناخت هستند و نور مومن به واسطه‌ی انوار اسماء الهی می‌شناسد. رحمت الهی در عالم نور همنشینی با انوار پیامبران و اولیاء است. جهان خلقت نیز دارای لایه‌ی تجرید نور است و به واسطه‌ی انوار اسماء الهی ادراکاتی دارد. پس از نوری از انوار الهی در عالم نور مومن تجلی نکند به واسطه‌ی عدم حضور آن نور مومن به درک ابعادی از حقیقت دست پیدا نمی‌کند. پس بنده باید که با اعمال خود برای عالم نور خود نور فراهم کند تا مجاری شناختش که همان اسماء الهی هستند باز شوند.

و اما بسم الله الرحمن الرحيم در عالم هویت. پس می‌پرسیم در عالم هویت اسماء الهی چیستند و رحمت خاص و عام الهی در چه چیزی متجلی است؟ می‌گوییم اسماء الهی در عالم هویت یکی هستند و متحدند و در هویت الهی متجلی هستند و رحمت خاص الهی در عالم هویت با فنای هویت بنده تجلی می‌کند و با



استقرار هویت الهی و حکومت بر هستی بنده و لایه‌های تجرید او ظهور می‌یابد. عالم خلقت نیز دارای لایه‌ی تجرید هویت است اما بر هویت انسان کامل تکیه می‌زند. پس رحمت عام الهی فنای هویت عالم خلقت را نتیجه می‌دهد. لذا هویت الهی بر لایه‌های تجرید عالم خلقت حکومت دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتیم بنده در عالم جسد به مدد بسم الله الرحمن الرحيم چیزهایی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و چیزهایی می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند. و علمی دارد که دیگران ندارند و حیاتی دارد که دیگران به آن زنده نیستند و قدرتی دارد که دیگران به آن قدرت زینت داده نشده‌اند. علم و حیات و قدرت و سمع و بصر اسما صفت‌اند و در عوالم دیگر نیز این همه نصیب مومن می‌شود. می‌پرسیم مومن در هر یک از این عوالم به مدد بسم الله الرحمن الرحيم چه می‌جوید؟ بسم الله الرحمن الرحيم به چه کار او می‌آید؟ پیش از این گفتیم بسم الله الرحمن الرحيم با مومن چه می‌کند. حال می‌پرسیم مومن به مدد بسم الله الرحمن الرحيم چه می‌کند؟ مومن در عالم جسد به مدد بسم الله الرحمن الرحيم نیازهای مادی خود را برآورده می‌کند و عمل صالح بجای می‌آورد. مومن در عالم نفس به مدد بسم الله الرحمن الرحيم نفس خود را تربیت می‌کند. مومن در عالم قلب به مدد بسم الله الرحمن الرحيم قلب خود را تزکیه می‌کند و آینه‌ی قلب خود را صافی می‌کند. مومن در عالم روح به مدد بسم الله الرحمن الرحيم به عالم بالا تکیه می‌زند و روح او به نفس او و جسم او قائم نیست. مومن در عالم عقل به مدد بسم الله الرحمن الرحيم خدای خود را توحید می‌کند و او را می‌پرستد. مومن در عالم نور به مدد بسم الله الرحمن الرحيم نور می‌جوید و می‌درخشد و نورانی می‌کند و مقدمات هدایت دیگر بندگان را فراهم می‌کند. مومن در عالم هویت به مدد بسم الله الرحمن الرحيم هویت خود را آنگونه خداوند فرموده است شکل می‌دهد و به صورتی که خداوند می‌خواهد در می‌آورد. اما سفر نقطه تحت باء در بسم الله الرحمن الرحيم تاویل آن در عالم جسد حرکت اعمال و پیمودن قوس صعود است. حرکت نقطه‌ی باء در عالم نفس تجلی می‌کند به سلوک بنده که منجر به تربیت نفس می‌شود. در عالم قلب تجلی می‌کند در تقلب و دگرگونی اسما متجلی در آینه‌ی قلب. در عالم روح تجلی می‌کند در سفر روح که از نزد خدا شروع می‌شود و در کالبد بنده دمیده می‌شود تا باز به نزد خدا برگردد. در عالم عقل حرکت نقطه‌ی باء تجلی می‌کند در سیر توحیدی بنده و تحولات ادراکات توحیدی او که مسیر تکامل را می‌پیماید. در عالم نور حرکت نقطه‌ی باء تجلی می‌کند در پیروی نور مومن از نور رسول الله. در عالم هویت این حرکت متجلی است در تحول هویت انسانی تا رسیدن به یک هویت الهی. پس حرکت در عالم هویت به معنی فنا و دیگر آمدن است. هر حرکتی در عالم وجود تجلی حرکت نقطه‌ی تحت باء در بسم الله الرحمن الرحيم است. به بیان دیگر هر حرکتی تجلی حرکت انسان کامل در عالم اسم الله الاعظم است. این حرکت که در ذات او به ودیعه نهاده شده است در عالم خلقت حرکت پدید می‌آورد. پس بنده می‌تواند به اذن خدا و به مدد اسم الله الاعظم خلق کند. هر چند خلاقیت بنده غیر از خلاقیت خدای تعالی است. و بنده می‌تواند به اذن خدا و به مدد اسم الله الاعظم امر کند. هر چند امر بنده غیر از امر خدای تعالی است. چه خلاقیت بنده بر خلق



الهی سوار می‌شود و امر بنده بر امر الهی سوار می‌شود و تکیه می‌زند.

بسم الله الرحمن الرحيم

معارف در تفسیر و تاویل بسم الله الرحمن الرحيم را بر حرکت باء بسم الله الرحمن الرحيم پایه‌گذاری کردیم. اینک می‌خواهیم ببینیم با رجوع به کل قرآن چگونه باید بسم الله الرحمن الرحيم را تفسیر کرد. باید به این نکته توجه کرد که قرآن کریم که کلام خداوند حکیم است شیر و عصاره‌ی جهان خلقت است. همان‌طور که انسان کامل شیر و عصاره‌ی جهان خلقت است. پس قرآن و انسان کامل همنشین هستند. آنان به حق شناخته می‌شوند و حق به آنان شناخته می‌شود. کمال تجلیات الهی آنچه در جهان خلقت آشکارست در قرآن و انسان کامل صورت پذیرفته است. لذا می‌توان گفت که هر نهجی برای شناخت قرآن، منطبق است با نهجی برای شناخت جهان هستی و هم منطبق است با نهجی برای شناخت انسان کامل. از این روست که می‌توان از سیره و زندگانی انسان کامل، نهجی برای شناخت جهان خلقت و لذا نهجی برای تفسیر قرآن کریم استخراج نمود. منهای برای چگونه شناختن جهان هستی همان چگونگی یکپارچه دانستن آن و همان نگرش توحیدیت است. پس باید که سیره‌ی توحیدی انسان کامل را شناخت تا از آن روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج نمود. سیره‌ی توحیدی انسان کامل خود داستانیت از سیر تجلیات حقیقت که در عالم هستی واقع شده است، پس خلاصه و عصاره‌ی آن در قرآن کریم که خلاصه و عصاره‌ی جهان هستی است، آمده است. پس می‌توان سیر توحیدی انسان کامل را به قرآن شناخت و سپس به آن قرآن را شناخت و با این کار قرآن را به قرآن تفسیر کرد، اما بواسطه‌ی وجود مبارک ائمه که از قرآن جداشدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر به هم برسند.

بدان که انسان چون با حقیقت همنشین شود، حقیقت را از درون بچشد و سپس با حقیقت متحد شود. هم درجات عندالله به همین نکته اشاره دارد. من کان یرجوا لقاءالله اینطور فهمیده شده است. الذین جاهدوا فینا چنین تفسیر شده است. از آن جا که انسان کامل با حقایقی متحد شده است، جزئی از شالوده و ساختار جهان هستی است و جهان هستی بدون انسان کامل ناقص خواهد بود. این حقایق شالوده‌ای و ساختاری در قرآن که عصاره‌ی جهان هستی و نظام حقیقت است نیز به اختصار آمده‌اند. از این حیث انسان کامل با آیاتی از آیات قرآن انطباق دارد. گویی او به این آیات عمل کرده و با این آیات همنشین شده. سپس به باطن آنان دست پیدا کرده و آن را در وجود خود پیاده کرده است و سپس حقیقت آیه را از درون چشیده و با آن حقیقت یکی شده است. اما در واقع ارتباط و اتحاد انسان کامل و آیات قرآن، چکیده و عصاره‌ی ارتباط و اتحاد او با حقیقت است. بنابراین انسان کامل دارای یک شناسنامه‌ی قرآنی است. گویی سیره‌ی او در قرآن کریم به زبان آیات الهی آمده است. می‌توان انسان کامل را در میان آیات الهی، بازشناخت و هم او را به آیات قرآن بهتر شناخت و هم به واسطه‌ی او قرآن را بهتر شناخت و هم حقیقت آیات الهی را در سیره‌ی او جست و جو کرد و مانند آن. از این حیث است که رسول خدا که درود و سلام خداوند به او باد، فرمودند قرآن و



بسم الله الرحمن الرحيم

فرمود هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ 3/57 و آن سیره‌ی توحیدی حضرت فاطمه علیها الرحمه و السلام در قرآن است. نظام ظاهر و باطن، نظامی توحیدیست که همه‌ی حقایق را به هم پیوند می‌دهد و متحد و یک رشته می‌سازد. اینکه هرچه ظاهر است، باطنی دارد که خود ظاهر برای بطن دیگری است و همه‌ی این بواطن تو در تو به خداوند اشاره می‌کنند و یک نظام قرب به حق را بدست می‌دهند. اینکه حضرت فاطمه بطن عالم هستی است به این اشاره می‌کند که او که خود مفهوم باطن است، بطن عالم هستی است. یعنی عالم هستی ابتدا در باطن ظهور پیدا کرده و بعد آشکار شده است. لذا باطن اول است و ظاهر آخر. هرچند نزد شاهد، ظاهر اول است و باطن در آخر قرار دارد. پس سلسله‌ی وجود از باطن به سمت ظاهر جاری شده است و لذا حقایق همه از تجلیات باطن ظهور پیدا می‌کنند و البته همه‌ی حقایق از یک سرچشمه سرریز شده است و آن ذات الهی و باطن همه‌ی باطن‌هاست. هرچند خداوند به ظاهر همانقدری نزدیک است که به باطن. سیره‌ی توحیدی حضرت فاطمه نیز در همین رمز نهفته است. این حرکت از ظاهر به باطن همان قرب به درگاه الهی است و اعمال صالح اعمالی هستند که این حرکت و حیات در آن‌ها وجود داشته باشد. این عمل صالح است که کلمه‌ی طیب لاله‌الاله را بالا می‌برد. اعمال صالح که به باطن عروج می‌کنند در لایه‌های تجرید هستی متحد می‌شوند و به صورت طاعت تجرید می‌گردند. همانطور که امرالهی واحد است و در مراتب هستی کثرت پیدا می‌کند، طاعت انسان کامل هم واحد است و از عروج اعمال صالح او تجرید می‌گردد. و این مشی توحیدی حضرت فاطمه است. به عبارت دیگر، اعمال آن وجود مقدس در یک نظام ظاهر و باطن متحد می‌گردند تا در برابر خدای واحد به صورت کثیر حضور پیدا نکنند. پس اعمال انسان در ظاهر کثیر و در باطن واحدند، همانطور که همه‌ی حقایق که تجلیات الهی هستند چنین می‌باشند. اعمال انسان کامل خود یک حقیقتند. از سیره‌ی توحیدی حضرت فاطمه می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج نمود و آن اینکه آیات قرآن را ظاهر و باطنی است و این آیات در بواطن متحد می‌گردند تا همه‌ی آیات در خلاصه و چکیده‌ی قرآن کریم که سوره‌ی حمد است خلاصه و در آن متحد شوند و آیات سوره‌ی حمد به نوبه‌ی خود در یک آیه‌ی بسم الله الرحمن الرحيم خلاصه و متحد گردند و همه‌ی آن در بسم الله که یک کلمه است و آن در بسم الله که یک حرف است و آن هم در نقطه‌ی تحت باء خلاصه و در آن متحد گردد. و این نقطه همان انسان کامل است. مراجعه به بطن قرآن کریم همچون مراجعه به مصادیق آنان نیست که مراجعه به سمت کثرت باشد، بلکه حرکتی به سوی وحدت حقایق است و ساختار شالوده‌ای حقایق در این حرکت به سوی باطن است که آشکار می‌گردد. این همه در وجود انسان کامل به ودیعه گذاشته شده است. چه ساختار قرآن و ساختار عالم هستی و ساختار انسان کامل برهم منطبقند. همانطور که قرآن شامل چندین خلاصه‌ی خود در مراتب مختلف است، جهان خلقت نیز شامل چندین خلاصه در مراتب مختلف است و وجود انسان کامل نیز چنین است. بلکه وجود انسان کامل



خود باطن عالم هستی و مرتبه‌ای از خلاصه‌های عالم هستی است. انسان موحد باید بتواند که این معارف را همه از بسم الله الرحمن الرحیم استخراج کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره‌ی حمد که خود خلاصه و عصاره‌ی قرآن کریم است سیره‌ی توحیدی حضرت محمد که درود و سلام خدا بر او باد می‌باشد. وجود مبارک حضرت محمد در جهان خلقت نظیر وجود مبارک سوره‌ی حمد در قرآن کریم است. انسان کامل کلید شناخت جهان هستی است، همانطور که سوره‌ی حمد فاتحه‌الکتاب و کلید و رمز درک قرآن کریم است. همانطور که به هر تفسیر از سوره‌ی حمد یک تفسیر از قرآن نسبت داده می‌شود، به هر درکی و شناختی از انسان کامل شناختی و تاویلی از کل جهان خلقت بدست می‌آید. پس اینکه انسان چیست پاسخ یگانه‌ای ندارد، همانطور که سوره‌ی حمد تفسیر یگانه‌ای ندارد و اینکه هدف از خلقت جهان هستی چه بوده‌است، پاسخ یگانه‌ای ندارد، همانطور که قرآن کریم تفسیر یگانه‌ای ندارد. از اینجا رمز اینکه تفسیر حقیقی قرآن نزد انسان کامل است که خود مخاطب قرآن می‌باشد آشکار می‌شود.

اینکه سوره‌ی حمد خلاصه و عصاره‌ی قرآن کریم است اشاره به این حقیقت دارد که همه‌ی عالم هستی به حمد خداوند پروردگارش را تسبیح می‌کنند و اینگونه همه‌ی عالم اشاره به وجود آن یگانه دارد. سیره‌ی توحیدی حضرت محمد نیز در همین رمز نهفته است. همانطور که هر آیه از آیات قرآن به طور خلاصه حمد خداوند را در خود نهفته دارد، هر حقیقت در جهان هستی نیز به طور خلاصه انسان کامل را در کنار خود جای داده است. لذا انسان کامل با همه‌ی حقایق همنشین است. بلکه او خلاصه و عصاره‌ی همه‌ی حقایق در جهان هستی است. و این مثنی توحیدی حضرت محمد است که درود و سلام خداوند بر او و پیروان حقیقی اوست. وجود مبارک حضرت محمد حنیف و حق‌گراست و اعمال او به حقایق عالم هستی اشاره می‌کنند و اینگونه انسان کامل حقایق را از درون می‌چشد. چرا که قرآن را ظاهری و باطنی و لطایفی و حقایقی است. ظاهر نسبی عوام و باطن نسبی خواص است. همچنان که لطایف سهم اولیاء و حقایق مخصوص انبیاء است.

از سیره‌ی توحیدی حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج کرد و آن اینکه هر آیه از آیات قرآن کریم را خداوند به حمد و ستایش از خود مخصوص کرده و این حمد و ستایش مربوط به رابطه‌ی انسان کامل با آن حقیقت است. پس برای آن که بفهمیم هر آیه از آیات قرآن و یا هر حقیقتی از جهان هستی چگونه با حمد خداوند پروردگارش را تسبیح می‌کند و او را توحید می‌نماید باید رابطه‌ی انسان کامل با آن حقیقت را درک کنیم و بشناسیم و این به سیره‌ی عملی انسان کامل مربوط می‌شود که او چگونه با اعمال خود آن حقیقت را از درون می‌چشد. پس رابطه انسان کامل با آیات قرآن چکیده و عصاره‌ی رابطه‌ی انسان کامل با حقیقت است. همچنین تسبیح خداوند هر حقیقتی را دربر می‌گیرد به واسطه‌ی وجود مبارک حضرت محمد است. از این رو این انسان کامل است که تسبیح همه‌ی



موجودات را درک می‌کند و می‌تواند این را برای دیگران آشکار نماید. چنان که وجود مبارک حضرت محمد تسبیح سنگ‌ریزه‌ها را بر اصحابش آشکار نمود. چه این تسبیح به واسطه‌ی وجود مبارک حضرت محمد است. چنین معجزه‌ای از سایر ائمه‌ی معصوم نیز ظاهر شده است که به این نکته اشاره دارد که ایشان واسطه‌ی فیض الهی هستند.

این معارف که مربوط به سیره‌ی توحیدی حضرت محمد صلی الله است را انسان موحد باید بتواند از حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم استخراج کند و اینکه نقطه‌ی تحت باء در سفر خود چگونه حمد الهی را در خود پنهان کرده‌است بر انسان موحد آشکار است.

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره‌ی مبارکه‌ی توحید شرح سیره‌ی توحیدی امیرالمومنین علی علیه الرحمه و السلام در قرآن است. وجود مبارک حضرت علی در جهان خلقت نظیر وجود سوره‌ی توحید در قرآن کریم است. سوره‌ی توحید به وصف حضرت احدیت می‌پردازد. معنای ریشه‌های احد و وحد یکی است اما توحید معنای گسترده‌تری از احدیت دارد. از این رو سیره‌ی توحیدی حضرت علی که خود راجع به حضرت احدیت می‌باشد قابل بررسی است. در سوره‌ی توحید شرح احدیت پروردگار بین دو لفظ احد بسته بندی شده‌است. اینکه پروردگار صمد است و ناف ندارد، به همین معنی است که از چیزی جدا نشده است که در لم یولد ملحوظ است. اینکه پروردگار نه زاده است و نه زاییده شده است به همین معنی است که نه چیزی از او جدا شده است و نه او از چیزی جدا شده است. نه خود در بطنی بوده و بعد ظهور پیدا کرده و نه چیزی در بطن خود پنهان داشته تا بعد ظهور کند. اینکه حضرت احدیت هم گف و مانندی ندارد به این معنی است که مثلاً مفهوم نیست تا چندین مصداق داشته باشد و یا ساختار نیست تا بر چندین موضوع تطابق کند. مثل او جز خود او وجود ندارد. باطنی ندارد تا چندین مثال از او وجود داشته باشد.

سوره‌ی توحید حساب خالق و مخلوق را از هم جدا می‌کند. اینکه ادراکی الهی است با انسانی از هم متمایز می‌شوند. اینکه سلسله‌ی مخلوقات حضرت حق را در خود نپذیرفته است و سلسله‌ی وجود به وجود الهی ختم نمی‌شود. بلکه وجود خالق و وجود مخلوق از هم جداست. اینچنین نیست که مخلوق تجلی خالق باشد بلکه تجلیگاه خالق است. سیره‌ی توحیدی حضرت علی نیز در همین رمز نهفته است. اینکه مومن به نور خدا نظر می‌کند. به او می‌بیند و به او می‌شنود که نسیب انسان کامل است ادراکی جدا و متفاوت از ادراک انسانی است. بلکه ادراکی الهی است. انسان کامل به خدا متصل است و اتصالش تمام است ادراکی الهی دارد و نه انسانی. مشی توحیدی حضرت علی نیز اشاره به جنبه‌ی الهی ادراک انسانی دارد.

از سیره‌ی توحیدی حضرت علی می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج کرد و آن اینکه هر آیه از آیات قرآن کریم تفسیری الهی در برابر تفسیر انسانی‌اش دارد. اینکه مفاهیم قرآنی نزد خداوند معنایی



متفاوت از معنای آن نزد انسان دارد. چرا که خداوند بر مخلوق خود محیط است و مثلاً سمع و بصر او متفاوت از سمع و بصر انسانی است. این اشاره به تاویل آیات قرآن دارد که آن در ام‌الکتاب است که نزد خداوند می‌باشد. که تاویل آیات الهی نزد خود اوست و جز راسخان در علم که همان انسان‌های کامل هستند کسی به آن دسترسی ندارد. انسان‌های کاملی که به ادراک الهی قرآن دسترسی دارند چنان سخن می‌گویند که کلام ایشان ظاهر و باطن دارد. بلکه کلام ایشان تاویل دارد. بلکه به زبان الهی سخن می‌گویند اما ما آن را به زبان انسانی می‌فهمیم. حضرت علی حیاتی الهی دارند و ما آن را حیاتی انسانی می‌بینیم. او فاعل را خدا می‌بیند و ما فاعل را انسان می‌بینیم.

پیش از این درباره‌ی اینکه بسم الله الرحمن الرحیم تفسیری انسانی دارد و تفسیری الهی سخن گفتیم و اینکه این دو تفسیر یکی بر دیگری اولویت دارد و از تاویل دیگری اولی بدست می‌آید را مورد توجه قرار دادیم. اینکه این حقیقت چگونه در بسم الله الرحمن الرحیم گنجانده شده است را بررسی کردیم و به تمایز ادراک الهی از قرآن و ادراک انسانی از آن اشاره کردیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

فرمود وله الاسماء الحسنی 24/59 و آن سیره‌ی توحیدی امام حسن علیه الرحمه و السلام در قرآن است. وجود مبارک حضرت مجتبی نظیر وجود مبارک اسماء‌الهی در قرآن کریم است. قوس نزول اسماء‌الهی به حرکت از حقایق به لطایف، حرکت از باطن به ظاهر، و حرکت از نور به ظلمت اشاره دارد. این حرکت اسماء‌الهی از ذات اقدس الهی به عالم پایین و رسیدن آن‌ها به انسان را تجلی می‌نامند. اینکه اسماء‌الهی از عالمی به عالم دیگر تجلی می‌کنند و پایین می‌آیند تا بعد درون انسان عروج کنند و بالا بروند، قوس نزول اسماء‌حسنی نامیده می‌شود.

هو‌الخالق الباری المصور به همین حرکت اشاره دارد که عالم پس از خلقت وارد عالم کون می‌شود که به آن برائت گفته می‌شود و سپس به تصویر کشیده می‌شود و لباس صورت می‌پوشد و این پس از آن است که لباس هستی در بر کرده است. این همان حرکت از جبروت به ملکوت و از ملکوت به ملک است. انا لله همان قوس نزول است و انا الیه راجعون به قوس صعود اشاره دارد. مفاهیمی چون قضا و قدر، امر الهی، رحمت الهی، غضب الهی و مانند آن به قوس نزول مربوط می‌شوند. نزول تدریجی و دفعی قرآن نیز از این قبیل است.

انسان کامل تجلیگاه اسماء‌الهی است. اسماء‌الهی درون وجود او نزول پیدا می‌کنند همچنان که در جهان خلقت نزول پیدا می‌کند و نتایج عملی این نزول اسماء در عالم آفاق و انفس بر هم منطبقند. و این به معنی انطباق عالم درون و بیرون و انطباق گفت و گوی بین خالق و مخلوق در آفاق و انفس است. سیره‌ی توحیدی حضرت مجتبی ع نیز در همین امر نهفته است. اینکه مومن از درون و بیرون به احکام شرعی در



همه‌ی لایه‌های تجرید هستی خود عمل می‌کند و این دو بر هم منطبقند. مثلاً اینکه نور صراط مستقیم را طی می‌کند هم حقیقتی درونی است و هم بیرونی که بر هم منطبقند.

از سیره‌ی توحیدی حضرت حسن مجتبی علیه السلام می‌توان روشی برای تفسیر قرآن استخراج کرد و آن اینکه آیات الهی از باطن به ظاهر تجلی می‌کنند. بنابر این تفسیر قرآن در لایه‌های تجرید هستی انسان و جهان خلقت از باطن به ظاهر جاری است. مثلاً تفسیر روحانی قرآن کریم تجلی تفسیر عقلانی آن است و مانند آن. لذا همانطور که قرآن درون وجود انسان کامل نازل می‌شود، تفسیر قرآن نیز تجلی می‌کند و نازل می‌شود. چنین است عمل به قرآن کریم نزد انسان کامل. اعمال انسان کامل از باطن به ظاهر تجلی می‌کنند. یعنی ظاهر اعمال انسان کامل باطنی دارد، بلکه ظاهر آن تجلی باطن آن اعمال می‌باشد. بلکه آیات الهی درون وجود انسان کامل و در عالم هستی نازل می‌شوند و پایین می‌آیند و عمل به آیات الهی با نزول آن‌ها درون وجود انسان کامل و در عالم هستی از درون و بیرون بر هم منطبقند.

اینکه حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم نازل می‌شود و تجلی می‌کند و از باطن به ظاهر سرریز می‌شود و حرکت می‌کند، نکته‌ای است که از آنچه درباره‌ی بسم الله الرحمن الرحیم گفتیم قابل استخراج است. اشاره شد که بسم الله الرحمن الرحیم تفسیری ذاتی، نورانی، عقلانی، روحانی، قلبی، نفسانی و جسمانی دارد که این‌ها به هم مربوط و درهم تنیده‌اند. اینکه این تفاسیر از باطن به ظاهر تجلی می‌کند، توسط انسان موحد قابل استخراج است.

بسم الله الرحمن الرحیم

فرمود هل جزاء الاحسان الا الاحسان 60/55 و آن سیره‌ی توحیدی امام حسین علیه الرحمه و السلام است در قرآن. وجود مبارک حضرت سیدالشهداء نظیر وجود مبارک جنات عدن در قرآن کریم است. قوس عروج اسماء الهی به حرکت از لطایف به حقایق، حرکت از ظاهر به باطن و حرکت از ظلمت به نور اشاره دارد. این حرکت از عالم پایین به سمت ذات اقدس الهی و عندالله را عروج می‌نامند. اینکه اسماء الهی درون وجود انسان کامل عروج می‌کنند و بالا می‌روند، قوس صعود اسماء الهی نامیده می‌شود. اینکه دعا قرآن صاعد است به همین نکته اشاره دارد. این همان حرکت از ملک به ملکوت و از ملکوت به جبروت است. مفاهیمی چون بهشت و جهنم، آخرت اعمال، ترفیع کلام طیب توسط اعمال صالحه و مانند آن به قوس صعود مربوط می‌شوند. مکان قاب قوسین به وجود مبارک حضرت حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء اشاره دارد. به این دو قوس است که دایره‌ی وجود کامل می‌شود و سیر مخلوق من الحق الی الحق جاری می‌گردد. اینکه شخصیت ما سرنوشت ما را می‌سازد به عروج اسماء الهی مربوط می‌شود. پیروزی حق بر باطل در این قوس صعود است که واقع می‌شود.

انسان کامل تجلیگاه اسماء الهی است و اسماء الهی درون هستی او عروج می‌یابند. اما از آنجا که انسان



کامل خلاصه و عصاره‌ی جهان هستی است و لایه‌های تجرید هستی او با لایه‌های تجرید هستی جهان خلقت منطبق بلکه همنشین و مساوق است، اسماء الهی در جهان خلقت نیز عروج می‌کنند و به سوی خداوند بالا می‌روند. اما عروج اسماء جز بر انسان کامل آشکار نیست. بلکه عروج اسماء بواسطه‌ی وجود انسان کامل است. سیره‌ی توحیدی حضرت سید الشهداء نیز در همین رمز نهفته است. اینکه مومن آئینه‌ی تمام نمای آیات الهی است به همین نکته اشاره دارد. نور رسول که از نزد خداوند آمده است همچون آئینه‌ای است که نور الهی را به نزد او باز می‌تاباند. بلکه انسان کامل چون آئینه‌ای است که نور رسول را به نزد خداوند باز می‌تاباند. و هم نور رسول همچون شیشه‌ای از وجود انسان کامل عبور می‌کند و به جهان هستی تابیده می‌شود.

از سیره‌ی توحیدی حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌توان روشی برای تفسیر قرآن کریم استخراج کرد و آن اینکه آیات الهی از ظاهر به باطن عروج می‌کنند. همچنان که اعمال انسان کامل به آیات الهی از ظاهر به باطن عروج می‌کنند. همانطور که دعا بالا می‌رود، کلمه‌ی طیبه‌ی لا اله الا الله هم بالا می‌رود و اعمال صالح است که آن را بالا می‌برد. بنابراین سیره‌ی توحیدی حضرت سیدالشهداء یک سیره‌ی عمل به قرآن است. بلکه یک سیره‌ی تکلم مخلوق با خالق است و آن از ظاهر به باطن عروج می‌کند. مثلاً عمل به قرآن در عالم روح، عروج می‌کند و بالا می‌رود به عمل به قرآن در عالم عقل. بنابراین همانطور که اعمال انسان کامل باطنی هستند و از باطن به سوی ظاهر تجلی می‌کنند، پس از اینکه به عالم جسد رسیدند و واقع شدند از ظاهر به سوی باطن بالا می‌روند و قوس صعود را کامل می‌کند. اینچنین است که انسان کامل از مقام محدود منزّه است.

اینکه تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم عروج می‌کند و بالا می‌رود و به نزد خدا باز می‌گردد، نکته‌ای است که پیش از این به آن اشاره کردیم. تفسیر انسانی بسم الله الرحمن الرحیم بالا می‌رود و به نزد تفسیر الهی آن باز می‌گردد. این نکته توسط انسان موحد از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم قابل استخراج است.



در تفسیر و تاویل سوره‌ی حمد

بسم الله الرحمن الرحيم

در مورد آیه‌ی شریفه‌ی بسم الله الرحمن الرحيم به اختصار سخن گفتیم و اینکه شامل اسم الله الاعظم است و اینکه سفر عبد در آن مستتر است و اینکه اسماء صفات را با رحمت الهی چه کار است و اینکه مومن به مدد بسم الله الرحمن الرحيم چه می‌کند و اینکه بسم الله الرحمن الرحيم با مومن چه می‌کند. این بسم الله الرحمن الرحيم با تفسیر و تاویلش وصل است به الحمد لله رب العالمين. اینکه حمد لله است وصل است به بسم الله الرحمن الرحيم. یعنی چه وصل است؟ آیا اینکه حمد لله است تکیه می‌کند بر بسم الله الرحمن الرحيم؟ آیا اینکه حمد لله است، مسبوق است بر بسم الله الرحمن الرحيم؟ آیا به واسطه‌ی اسماء است که حمد لله است؟ آیا بجا آوردن حمد خدا همواره عجین و همنشین است به اسم الله تعالی؟ آیا حمد برای اسماء الله است یا ذات جلیل او یا اسم او جداست و از ذات جلیل او؟ یا اینکه مرتبه‌ی درک ما از حمد خداوند حمد اسماء اوست؟ آیا حمد اسماء الهی مراتبی دارد مثلاً حمد اسماء فعل، حمد اسماء صفات و حمد اسماء ذات؟ آیا فاعل این حمد انسان است یا ممکن است منظور حمد خداوند باشد مر خود را؟ اگر فاعل حمد را خداوند بگیریم آیا باز هم حمد ذو مراتب است؟ یا اینکه حمد الهی وحدت دارد؟ یا اینکه حمد بنده هم وحدت دارد و ذو مراتب نیست؟ آیا دو مراتب بودن متناقض با وحدت داشتن است؟ اینکه فاعل حمد بنده است یا معبود چه ربطی به اسم الله الاعظم دارد؟ چرا باید بسم الله الرحمن الرحيم متصل به حمد خداوند باشد؟ چرا حمد خداوند باید متصل به بسم الله الرحمن الرحيم باشد؟ پس آیا هر جا حمد خداوند است اسم الله الاعظم در آن مستتر است؟ آیا در حمد کردن بنده خدایش را سفر عبد از عبد به سوی خدا و از خدا به سوی خلق و مانند آن مستقل است؟ آیا حمد و ستایش خداوند عبد را بالا می‌برد؟ یا اینکه خداوند حمد خود را چنان قرار داده که بنده را بالا ببرد؟ آیا هرچه حمد خداوند را به جای آورد بالا می‌رود؟ آیا حمد خداوند را غیر از خداوند و بنده مخلوقی به جای می‌آورد؟ معنای یسبح به حمده چیست؟ مگر با حمد خدا می‌توان او را تسبیح کرد؟ آیا الحمد لله یعنی هر حمدی به خدا تعلق می‌گیرد؟ مستقیم یا غیر مستقیم؟ آیا حمد و ستایش غیر خدا ممکن است؟ آیا بنده می‌تواند غیر خدا را حمد کند؟ آیا خداوند می‌تواند غیر خداوند را حمد کند؟ آیا هر مخلوقی قادر است غیر خدا را حمد کند؟ اگر نه پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله چرا به این نام نامیده شده است؟ آیا حمد خداوند حمد حضرت محمد را در خود پنهان دارد؟ آیا حضرت محمد درود و سلام خدا بر او باد به واسطه‌ی قرب به خدا به این نام نامیده شده است؟ پس آیا صحیح است که این نام را بر سایر بندگان بگذاریم؟ رسول الله بواسطه‌ی چه خصلتی محمد نام گرفته است؟ آیا ممکن است نام باطنی کسی محمد باشد؟ اینکه نام حقیقی کسی محمد باشد به چه معنی است؟ آیا چنین کسی شایسته‌ی حمد و ستایش است؟ و الله اعلم. و کسی را که بهره‌ای از علم نیست نشاید بگوید که



نقطه‌ی تحت باء چگونه باء شد و باء بسم الله الرحمن الرحيم چگونه بسم الله الرحمن الرحيم شد. همینطور است که بسم الله الرحمن الرحيم شکوفه می‌زند و میوه‌ی الحمد لله رب العالمين را می‌دهد. همانطور که باء خلاصه‌ی بسم الله الرحمن الرحيم است و نقطه‌ی تحت باء خلاصه‌ی هر دو است، این همه خلاصه‌ی سوره‌ی فاتحه‌الکتاب می‌باشند. باء در برابر بسم الله الرحمن الرحيم چون نیت است در برابر عمل و نقطه‌ی تحت باء بنده است که نیت می‌کند و خودش خلاصه‌ی نیتش است و نیتش خلاصه‌ی عملش است. در مورد بسم الله الرحمن الرحيم هم گفته اند که ظهر الوجود بسم الله الرحمن الرحيم. پس حمد خداوند آغاز خلقت است و آن را با وجود مبارک حضرت محمد است که حمد خداوند آغاز می‌شود. ربوبیت خداوند بر عالمیان به خاطر حمد وجود مبارک حضرت محمد است. این است یک وجه الحمد لله رب العالمين. این سبقت حمد حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که او را به این نام مسما کرده است. المحمود جل جلاله - صل علی محمد و آله - حمد خداوند که با وجود مبارک حضرت محمد صلی الله آغاز می‌شود بسم الله الرحمن الرحيم است. یعنی این صفر حضرت محمد از عبد به خداوند و از معبود به خلق است که صورت انسانی حمد نور مبارک رسول الله در آغاز خلقت است. و سفر نور رسول الله درون عالم اسم الله اعظم است که صورت الهی حمد حضرت محمد است. پروردگار علی الاعلی نور رسول الله را که در عالم اسم الله سیر می‌کند، که خود عالمی است بسیا عظیم‌تر از عالم خلقت، به واسطه‌ی این سیر تربیت می‌کند و برای خلقت آسمان‌ها و زمین و برای جدا شدن نور پنج تن از نور مبارکش آماده می‌کند. نور رسول الله حقیقت محمدی است در مقام جمع و نور حضرت محمد که به عنوان یکی از پنج تن از حقیقت محمدی در مقام جمع جدا می‌شود حقیقت محمدی است در مقام فصل که از آن آسمان‌ها و زمین خلق می‌شود. و از نور علی علیه السلام عرشی و کرسی و از نور حسین علیه السلام بهشت و حوریان و از نور حسن علیه السلام لوح و قلم و از نور فاطمه علیها السلام انسان خلق می‌شود. و این پنج نور در حقیقت محمدی در مقام جمع جمعند و وحدت دارند و هم حمدشان وحدت دارد. اما چون از یکدیگر جدا شدند حمدشان هم از یکدیگر جدا می‌شود. پس باید حمد محمدی و حمد علوی و حمد فاطمی و حمد حسنی و حمد حسینی را شناخت. در باب توحید محمدی و توحید علوی، توحید فاطمی و توحید حسنی و توحید حسینی سخن گفتیم. حمد محمدی همان توحید محمدی است و حمد علوی همان توحید علوی و مانند آن. چه نور پنج تن به حمد خود خداوند را توحید می‌کنند. چه بارزترین مصداق توحید کردن حمد خداوند است. اینکه می‌گوییم الحمد لله خداوند را توحید میکنیم. یعنی حمد لله است و لالغیره. الحمد لله و لاللمخلوق. الحمد لله وحده. کاملترین مصداق توحید خداوند توحید نور محمدی است در مقام جمع و آن آغاز خلقت است و آن بسم الله الرحمن الرحيم است. پس خداوند را بسم الله الرحمن الرحيم توحید کنید؛ با سفر از عبد به معبود و از خدا به خلق توحید کنید؛ با اسم الله الاعظم توحید کنید. پس هر اسمی را مرتبه‌ای است از توحید و اسم الله الاعظم را کمال مرتبه‌ی توحیدی است. و له الاسماء الحسنی فادعوه بها.



بسم الله الرحمن الرحيم

همانگونه که حمد، لله رب العالمین است، حمد لله الرحمن الرحیم است و حمد، لله مالک يوم الدين است. پس هم ربوبیت به سبب حمد است و هم رحمت به سبب حمد است و مالکیت يوم الدين به سبب حمد است. علامه مصطفوی در التحقیق چنین گفته است که حمد موجب تحقق تسبیح است و به حمد تسبیح تحقق پیدا می کند و ثبوت می یابد. حمد در فان الله لغنی حمید، الی صراط العزیز الحمید و هو القوی الحمید، من حکیم حمید به معنای آن کسی است که حمد برای او ثابت شده است. پیامبر احمد نامیده شده چون در نفسش خصلت حمید درونی شده است. ربوبیت یعنی سوق دادن به سوی کمال و رفع نواقص، خواه از نظر ذاتی باشد یا از جهت اعتقادات و معارف یا از جهت صفات و اخلاقیات یا از جهت اعمال و آداب و غیره. به واسطه‌ی حمد ذاتی مخلوقات است که ایشان مریوب ربوبیت پروردگار قرار می گیرند و به واسطه‌ی حمد ارادی انسان است که انسان مورد تربیت خاص پروردگار قرار می گیرد. به واسطه‌ی حمد ذاتی مخلوقات است که ایشان مورد رحمت عام الهی قرار می گیرند و بواسطه‌ی حمد ارادی انسان است که انسان مورد رحمت خاص خاصه‌ی پروردگار قرار می گیرد. به واسطه‌ی حمد ذاتی است که همه‌ی مخلوقات تحت ظل مالک يوم الدين قرار می گیرند و به واسطه‌ی حمد ارادی است که انسان در روز جزا بازخواست می شود و جزا و پاداش اعمال خود را می بیند. پس یک معنی الحمد لله این است که حمد ارادی انسان چه بخواهد، چه نخواهد، چه بداند و چه نداند به خدای یکتا تعلق می گیرد، حتی اگر ظاهر به غیر خدا تعلق داشته باشد. چه هر کمالی در مخلوق از رب آن مخلوق است. پس ستایش هر کمالی به رب العالمین تعلق می گیرد. عالم از طرفی هم ریشه با علامت است یعنی هر آنچه که علامت خداوند است و به خداوند اشاره می کند و هم از طرفی هم ریشه با علم است یعنی هر آنچه که خداوند به آن علم دارد. رحمت رحمانیه و رحیمیه اشاره دارد به حمد ذاتی و حمد ارادی. پس بنده اگر بخواهد که مورد نوازش اسم الرحیم قرار گیرد و از رحمت خاص برخوردار گردد، باید که پروردگار را ستایش کند. باید بگوید الحمد لله رب العالمین یا بگوید الحمد لله الرحمن الرحیم. اگر بخواهد در قیامت مورد مغفرت قرار گیرد باید بگوید الحمد لله مالک يوم الدين. این مغفرت همان رحمت خاصه است که اینگونه در قیامت تجلی می کند. اینکه بنده اذعان کند خللی در ربوبیت پروردگار نیست و خللی و عیبی در رحمت خداوند نیست و خللی و عیبی و نقصی در مالکیت روز جزا و عدالت پروردگار نیست. اینها اصول توحید، نبوت، عدل از اصول دین هستند. الحمد لله رب العالمین مؤید وحدت ربوبی پروردگار است و الحمد لله الرحمن الرحیم مؤید نبوت رحمة للعالمین است و الحمد لله مالک يوم الدين مؤید عدالت پروردگار در روز جزاست و هم مؤید معاد است که خود یکی از اصول دین است. لفظ مبارک الحمد لله جامع الفاظ الحمد لله رب العالمین و الحمد لله الرحمن الرحیم و الحمد لله مالک يوم الدين است. خداوند به واسطه‌ی ربوبیت، رحمت و جزای روز آخر است که مورد ستایش قرار می گیرد. اینکه بنده بگوید عدالت می ورزم ولی به جزای يوم الدين دسترسی نداشته باشد و صاحب مقام شفاعت نباشد ادعایی توخالی است. جز بندگان خاص الهی نمی توانند هم ظاهر و هم باطن را در جایگاه خود قرار دهند. و برقراری عدالت ظاهری بدون توجه به عدالت باطنی کمالی دست نیافتنی است. این اشاره به اصل امامت دارد. امام معصوم است که می تواند عدالت را برقرار کند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرمود ایاک نعبد و ایاک نستعین . این گفت و گوی عبد با معبود است. امام صادق علیه السلام فرمود: العبودیه جوهره کنه ربوبیه. عبودیت عبد در پاسخ به ربوبیت پروردگار است. عبودیت در برابر ربوبیت گفت و گوی بین عبد و معبود است. عبودیت ذاتی در برابر ربوبیت ذاتی و عبودیت ارادی در برابر ربوبیت خاصه است. اینکه چگونه عبد پروردگارش را عبادت می کند و اینکه معبود چگونه عبد را تربیت می کند یک گفت و گوی بین خالق و مخلوق است. فهم عبودیت مساوق و متناظر است با فهم ربوبیت. عبادت می تواند به تکوین باشد. ان کل من فی السماوات و الارض الا آتی الرحمن عبداً ۹۳/۱۹ . عبادت تکوینی در برابر ربوبیت ذاتی است. اما ربوبیت خاصه در برابر عبادت اختیاری است. و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ۵۱/۵۶ . عبادت تکوینی به ناچار به خداوند تعلق می گیرد اما عبادت اختیاری می تواند به غیر خدا تعلق گیرد. ثم يقول للناس كونوا عباداً لی من دون الله ۷۹/۳ . یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ۲/۱۰۹ اما در برابر چنین عبادتی ربوبیت هدایت نیست بلکه ربوبیت به ضلالت می انجامد. قل ان الله یضل من یشاء و یرید اله من اناب ۲۷/۱۳ . یضل به کثیراً و یرید به کثیراً و ما یضل به الا الفاسقین ۲۶/۲۰ . عبادت بنده در پاسخ به ربوبیت پروردگار است ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم ۵۱/۳ اما نتیجه عبادت بنده هدایت یا ضلالت است بسته به اینکه عبادت اختیاری به پروردگار تعلق گیرد یا به غیر او. اگر عبادت به پروردگار تعلق گیرد، نتیجه‌ی آن یقین است. فسیح بحمد ربک و کن مت الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ۹۹/۱۵ هستند بندگان که جز خداوند طاغوت را عبادت می کنند. و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها ۱۷/۳۹ و هستند بندگان که جز خداوند شیطان را عبادت می کنند. ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین ۶۰/۳۶ اما شیطان تسلطی بر بندگان مخلص خداوند ندارد. ان عبادی لیس علیهم سلطان و کفی ربک وکیلاً ۶۵/۱۷ . هستند بندگان که می پرستند آنچه را مالک نفع و ضرری برای ایشان نیست. قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَمْلُکُ لَکُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۷۶/۵ . هستند بندگان که می پرستند آنچه را مالک رزق ایشان نیست. اِنَّ الَّذِیْنَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رِزْقًا ۱۷/۲۹ و اللَّهُ لَطِیْفٌ بِعِبَادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ ۹۱/۴۲ . اما خداوند روزی بندگان را در دست خود دارد. و اگر اندازه نگه ندارد بندگان طغیان می کنند. وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ ۲۷/۴۲ خداوند به احوال بندگان داناست. اِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِیْرٌ بَصِیْرٌ ۳۱/۳۵ . اما این عبادت اختیاری باید از روی شعور و آگاهی و درک فردی باشد و تقلید در آن جایز نیست. مَا یَعْبُدُونَ اِلَّا کَمَا یَعْبُدُ اَبَاؤُهُمْ مِّن قَبْلُ ۱۰۹/۱۱ . پس عبودیت نیازمن شناخت است. لذا ربّ بنده باید پیش از عبودیت او شناخت را روزی بنده نماید. شایسته‌ی بندگی کیس است که شناخت را روزی بنده کرده است. بزرگترین نعمت پروردگار او را شایسته‌ی پرستیده شدن می کند نعمت شناخت است.

اَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِیدِ ۱۸۲/۳ فرق بین الف و یاء در عباد و عبید این است که الف بر ارتفاع دلالت می کند اما یاء بر انکسار و انخفاض دلالت می کند. خداوند به بندگان حتی در غایت انکسار و ضعف و



احتیاج ظلم نمی‌کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک نعبد و ایکن نستعین یعنی عبودیت و استعانت از خداوند جمعی است و نه فردی. چه بنده با تمام ابعاد وجودی اش معبود را پرستش می‌کند و با تمام ابعاد هستی خود از او استعانت می‌جوید. بنده جز عبادت خداوند اراده اش به بقاء نفس خودش و حب ذات نیز تعلق می‌گیرد. هم در عبادت و هم در غیر آن بنده باید که تنها از خداوند یاری بجوید. وَ رَبُّنَا الرَّحْمَانُ الْمُسْتَعَانُ ۱۱۲/۲۱. خداوند از روی رحمتش بنده را یاری می‌نماید. همچنین بندگان می‌توانند در راه خواسته‌ای جمعی یکدیگر را یاری کنند و از خداوند یاری جویند. وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ۲/۵ فرمود برای استعانت جستن از خداوند با صبر و نماز یاری بجوید. وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ۴۵/۲. اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا ۱۲۸/۷. همانطور که کنه عبودیت ربوبیت است، کنه استعانت نیز رحمت است. صبر و صلاه عبد در برابر سبقت رحمت خداوند بر غضبش قرار می‌گیرد. پس خداوند با سبقت رحمتش بر غضبش نماز می‌گزارد. این صورت الهی صبر است و صبر صورت انسانی سبقت رحمت بر غضب است. ما با تمام ابعاد هستیمان صبر می‌کنیم و با تمام ابعاد هستیمان نماز می‌گزاریم. ایک ناستعین یعنی صبر و نماز ما به جماعت برگزار می‌شود. صبر بر سه قسم است: صبر بر طاعت، صبر بر معاصی و منکرات و محرمات و معصیت و دیگر صبر در بلاء و مصیبت. صبر بر طاعت چون فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ ۶۵/۱۹. وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا ۱۳۲/۲۰. صبر بر معاصی چون قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۶۷/۱۸-۶۸. صبر بر مصیبت چون وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ ۱۷/۳۱ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ۱۰/۷۳ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۱۸/۱۰۲. صبر می‌تواند در برابر اذیت و آزار مشرکان باشد وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۱۸۶/۳ وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۴۳/۴۲. همانطور که در عبودیت باید تنها به خدا تعلق گیرد، صبر هم باید برای رضای خدا باشد تا نتیجه‌ی آن رحمت باشد. وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ ۲۲/۱۳ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۴۲/۱۶ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۱۲۷/۱۶ همانطور که صبر مراتب مختلف دارد رحمت الهی که کنه صبر است نیز مراتب دارد و هر کس به اندازه‌ی صبر خود از یاری خداوند بر خوردار می‌شود. فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ۳۵/۴۶

ایک نعبد و ایکن نستعین یعنی گفت و گوی عبودیت در برابر ربوبیت با گفت و گوی استعانت در برابر رحمت با یکدیگر تفاوت دارند. هر چند استعانت در عبودیت نیز ممکن است و ربوبیت نیز در برابر مصداق بارزی از رحمت خداوند است، اما رحمت خداوند در ربوبیت او خلاصه نمی‌شود همانطور که استعانت بنده تنها استعانت در عبودیت نیست. ما از خداوند در عبودیت خود استعانت می‌جویم تا نتیجه‌ی آن هدایت باشد نه ضلالت. تا خداوند ما را به صراط مستقیم و راه راست هدایت فرماید و زیر سایه‌ی رحمت خود بپذیرد نه اینکه بر ما غضب گیرد و نه اینکه بر گمراهی ما بیافزاید و یا ما را گمراه کند. پس استعانت ما در



طلب هدایت است. ما تنها از خداوند طلب هدایت می‌کنیم و نه از کس دیگر و راه راست را تنها راه او می‌دانیم نه راه کس دیگر. چنین استعانتی از رحمت خداوند برخوردار می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

اهدنا الصراط المستقیم این استعانت عبد است از معبود. صراط یعنی راه واضح و واسع. این کلمه هم ریشه با کلمه‌ی لاتین *strata* و کلمه‌ی انگلیسی *street* به معنای خیابان است. صراط المستقیم یعنی راهی که اعوجاج و انحراف در آن نیست. صاد از حروف صغیر است و دلالت بر ظهور دارد. راه و طاء از حروف استعلاء هستند و دلالت بر علو دارند. الف از حروف مدّ و لین است و دلالت بر امتداد دارد. این راه راست آشکار همانا راه عبادت صحیح پروردگار است. **وَ اِنْ اَعْبُدُونِي هَاذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۶۱/۳۶ اِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ هَاذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۵۱/۳** این خداوند است که باید تایید کند بنده در صراط مستقیم است یا خیر. **اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۴/۲۶-۳** اما کسانی هستند که قطعاً این مسیر را در پیش نگرفته‌اند و **اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُوْنَ ۷۴/۲۳ وَلَا تَقْعُدُوْا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُوْنَ وَتَصُدُوْنَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ ۸۶/۷** پس صراط مستقیم همان سبیل الله است. **وَ اِبْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ وَ جَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهِ ۳۵/۵ وَ تَجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ ۱۱/۶۱** پس استعانت مومن برای نفس خود در راه خداست. بنده‌ی مومن نفسش را و مالش را برای خدا می‌خواهد. بقاء نفس او فی سبیل الله است. برای همین حیات کسی که در راه خدا جهاد کرده و کشته شده پایان نمی‌پذیرد. **وَلَا تَقُوْلُوْا لِمَنْ يُقْتَلُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ ۱۵۴/۲ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا ۱۶۹/۳** راه خدا همان راه پیروی از رضوان الهی است. **يَهْدِيْ بِهٖ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ۱۶/۵** حتی جهاد نیز فی سبیل الله محسوب می‌شود. **وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَمْ يَهْدِيْهُمْ سُبُلَنَا ۶۹/۲۹** و خداوند است که بنده را به راه خود هدایت می‌کند. **وَ اللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ ۴/۳۳** سبل الهی همان راه نزول و عروج اسماء الهی است. بنده‌ی مومن راه‌های نزول و عروج اسماء الهی را می‌بیند، و می‌شناسد و از آن‌ها پیروی می‌کند. راه رشد و کمال همین راه‌های اسماء الهی است. صراط مستقیم همان خط سیر اسماء است. راهی که بنده در آن به عمل به قوانین اسماء الهی قیام می‌کند و ادب اسماء را رعایت می‌کند و عروج و نزول آن‌ها را در رفتارش در نظر می‌گیرد. این راه‌ها از باطن به ظاهر و از ظاهر به باطن کشیده شده‌اند. سبل الهی راه‌های صرفاً باطنی و معنوی نیستند. بلکه ظاهر را به باطن وصل می‌کنند و دنیا را به آخرت می‌رسانند. کسی که سبل الهی را می‌بیند صورت آخرتی اعمال خود را می‌بیند. پس این به اسم الله است که می‌گوییم اهدنا الصراط المستقیم. همانطور که به اسم الله مد خدای را بجای می‌آوریم به اسم الله می‌گوییم ایاک نعبد و ایاک نستعین و به اسم الله از او هدایت راستین را می‌خواهیم. چه خداوند را با اسمائش ستایش می‌کنیم و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و به اسمائش می‌خوانیم و دعا می‌کنیم و طلب هدایت به مسیرهای اسمائش را داریم. این سفر بسم الله الرحمن الرحيم است. در سوره‌ی حمد و آن سفر انسان است همراه اسم الله الاعظم در عالم هستی. پس انسان را حرکتی و سفری است و اسماء الهی را نیز حرکتی و سفری است. اسماء الهی سیر می‌کنند و انسان که آئینه‌ی اسماء الهی است نیز سیر می‌کند. تا



هنگامی حرکت اسماء قابل تشخیص است که حرکت انسان غیر از حرکت اسماء باشد. چون این دو بر هم منطبق شد همه کون ساکن می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ . مفهوم پل صراط که مومنان از آن عبور می کنند و کافران فرو می افتند در زبان پهلوی نیز وجود داشته است به آن چینواد پهل می گفته اند. پل صراط از مفاهیم مربوط به آخرت است. در آخرت است که معلوم می شود چه کسی مهتدی بوده و چه کسی مورد غضب الهی قرار گرفته و چه کسی گمراه بوده است. پس وقتی بنده تضرع می کند که اهدنا الصراط المستقیم، یعنی پروردگارا آخرت ما را بساز. این تنها از عهدهی خداوند بر می آید . قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى ۱۲۰/۲ دیگران تنها می توانند آخرت ما را خراب کنند. كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ۴/۲۲ ائمه‌ی هدی نیز به امر خدا می توانند آخرت ما را آباد کنند. وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ۷۳/۲۱ کسانی که از شیطان پیروی می کنند و او را ولی خود می گیرند خداوند آن‌ها را گمراه می کند. فَرِيقًا هَدَىٰ وَ قَرِيبًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۳۰/۷ چنین است وضع کسانی که از طاغوت پیروی می کنند و و لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اٰعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ ۳۶/۱۶ راه پیامبر اکرم راه راست است. إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۵۲/۴۲ ولی او هم بی اذن خدا نمی تواند هدایت کند. إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَا كِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۵۶/۲۸ اما خداوند هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۲۱۳/۲ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَا كِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۲۷۲/۲ چرا که خداوند بندگان را به نور خود هدایت می کند. نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ۳۵/۲۴ کسانی هستند که اگر هدایتشان کنید هرگز هدایت نمی شوند وَ اِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۵۷/۱۸ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۲۵۸/۲ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۲۶۴/۲ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۲۴/۹ اِنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ۲۸/۴۰ اما پیامبران را هم خداوند به راه راست هدایت می کند. قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۶۱/۶ این هدایت تشریحی است. رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ۵۰/۲۰ این هدایت تکوینی است. اما منکر اختیار آدمی در پذیرفتن هدایت نیست. وَ اَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَصَىٰ ۱۷/۴۱ اختیار بنده نیز منکر اختیار خداوند نیست. وَ لَا كِنَّ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۹۳/۱۶ فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۸/۳۵ أ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مِنْ أَضَلِّ اللَّهِ ۸۸/۴ اِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ ۱۵۵/۷ این خداوند است که هدایت می کند اما کسی که هدایت شد اختیار دارد شاکر یا کافر باشد اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَ اِمَّا كَفُورًا ۳/۷۶ پروردگارا ما را از کسانی قرار بده که آنان را مورد هدایت خود قرار داده‌ای. پس از اینکه هدایتمان کردی ما را از شاکران هدایتت قرار ده نه از کافران. اگر ما را مورد هدایتت قرار ندهی از ضالین خواهیم بود و اگر ما را هدایت کنی و ما از کافران باشیم از مغضوبین خواهیم شد. اما اگر شاکر باشیم از نعمت هدایت برخوردار



شده ایم. این است که فرمود صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره کردیم که سیره‌ی توحیدی حضرت فاطمه ع در نظام ظاهر و باطن نهفته است. الحمد لله رب العالمین و الحمد لله الرحمن الرحيم و الحمد لله مالک يوم الدين در بطن الحمد لله متحدثند و خلاصه و ریشه‌ی الحمد لله در بسم الله الرحمن الرحيم است. چنین است خلاصه و ریشه‌ی ایاک نعبد و ایاک نستعین و چنین است خلاصه و ریشه‌ی اهدنا الصراط المستقیم که در بطن آن صراط الذين انعمت عليهم الی آخر قرار گرفته است. اما چرا حمد خدا و عبادت خدا و طلب هدایت در بسم الله الرحمن الرحيم نهفته است؟ این خداوند است که به بنده حمد و شکرگزاری به درگاه خود را آموخت و به او راه و رسم عبودیت را نشان داد و به او یاد داد که هدایت از خداست و باید آن را از خداوند طلب کند. این تعلیمات را خداوند به واسطه‌ی اسماء خود در اختیار بشر گذاشت. فرمود که انا المحمود و الحمد لی و فرمود که انا المعبود و العبودیه لی و فرمود که انا الهادی و الهدایه الی. این اسماء در اسم اعظم جمع اند و بسم الله العظيم الاعظم است که هو المعبود و هو المحمود و هو الهادی. بلکه ستایش خدا جز عبادت او نیست و عبادت او جز طلب هدایت از او نیست. پس باطن این آیات سوره‌ی حمد با یکدیگر متحدثند و انحاد آنها در بسم الله الرحمن الرحيم خلاصه شده است. اینکه الحمد لله شامل حقیقت ربوبیت و حقیقت رحمانیت و رحیمیت و حقیقت مالکیت روز جزاست، به این خاطر است که حمد مخصوص کسی است که رب انسان است و منحصر به کسی است که از رحمت واسعیه و خاصه‌ی او بر خورداریم و سزای کسی است که از ما باز خواست می‌کند. چرا این سه حقیقت ربوبیت و رحمانیت و مالکیت در ستایش خداوند متحد و خلاصه می‌شود. چون رحمت خدا عین ربوبیت و عین مالکیت روز جزاست. کسی که حسابرسی می‌کند همان کسی است که رحمت خود را از بندگان دریغ نمی‌کند و او همان کسی است که ربوبیت بندگان به عهده‌ی اوست. پس رب و الرحمن و الرحيم و مالک يوم الدين همه در اسم اعظم خلاصه و متحد می‌شوند. خدایی که ربوبیت می‌کند حتماً از رحمت خود بندگان را برخوردار کرده و حتماً حساب می‌کشد. خدایی که حساب می‌کشد حتماً پیش از آن بنده را تربیت کرده و راه و رسم زندگی را به او آموخته است. خدایی که بر خلق رحمت می‌آورد حتماً نعمت ربوبیت را از آنان دریغ نمی‌کند و لذا حساب هم خواهد کشید. بلکه ربوبیت او عین رحمت او و جزا و پاداش دادن او هم عین رحمت اوست. خداوند با ابتلا و آزمایش است که بعضی را به نزد خود بالا می‌برد و بعضی از نزد خود دور می‌کند و پایین می‌آورد. این عین ربوبیت است و این نظام طبقاتی معنوی بالاترین مصداق رحمت است. و این حمد خداوند است که انسان را بالا می‌برد. حمدی که او خود به ما آموخته است. اما هر کسی بنابر استعداد خود بهره‌ای از این آموخته می‌برد و به کمالاتی دست می‌یابد که با دیگران لزوماً یکسان نیست. چنین است بهره‌ی بنده از اسم الله الاعظم و از بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله بندگان مراتب دارد و این خلاصه و عصاره مراتب حمد بندگان است مر پروردگار و یا خلاصه و عصاره‌ی مراتب الذين انعمت عليهم و الذين مغضوب عليهم هم مرتبه‌ی ضالین است. پس رحمانیت خداوند و رحیمیت خداوند نیز هر دو مراتب



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره کردیم که سیره‌ی توحیدی حضرت محمد ص در همنشینی انسان کامل با همه حقایق نهفته است برای آنکه حمد هر حقیقتی را بشناسیم باید رابطه‌ی انسان کامل با آن حقیقت را بشناسیم. اگر بخواهیم حمد مخلوقی از خدا را بشناسیم باید رابطه‌ی انسان کامل با آن مخلوق را بشناسیم. حمد هر مخلوقی برای خدا به واسطه‌ی مسخر بودن آن مخلوق نزد انسان کامل است. نمی‌دانم آیا حمد خداوند مر خودش به واسطه‌ی وجود انسان کامل است یا نه، اما حمد خداوند مر خودش را تنها به واسطه‌ی انسان کامل می‌توان فهمید. نه تنها ربوبیت خداوند به واسطه‌ی انسان کامل است که در آمده است که پیامبر رحمة للعالمین است، بلکه انسان کامل شفیع روز جزاست و دست او در آخرت به اذن خدا باز است. پس الحمد لله رب العالمین به واسطه‌ی وجود مبارک رحمة للعالمین است. الحمد لله مالک یوم الدین به واسطه‌ی وجود مبارک انسان کامل است که جدا کننده‌ی حق از باطل و جدا کننده‌ی بهشت از جهنم و جدا کننده‌ی پاداش از عذاب و عقاب است. منظور از انسان کامل وجود عالم پایینی آن حضرت نیست بلکه منظور حقیقت محمدیه و سرّ المستودع فیهاست. حقیقت محمدیه اولین مخلوق خداوند و بالاترین حقیقت است که توسط وجود مبارک ابن عبدالله فتح شد و راه انسان به آن عالم باز شد و نام نامی فاتح آن عالم مزین گردید. نه تنها حمد بندگان مر خداوند به واسطه‌ی انسان کامل است. بلکه عبودیت و استعانت جستن از پروردگار به واسطه‌ی انسان کامل است. نه به واسطه‌ی وجود انسانی حضرت رسول بلکه به واسطه‌ی حقیقت محمدی که سرّ المستودع فیهاست. رابطه‌ی عبد و معبود به نور وجود حقیقت محمدی است. استعانت عبد از معبود به نور وجود حقیقت محمدی است. بلکه هدایت بندگان به صراط مستقیم به واسطه‌ی نور وجود حقیقت محمدی است. نور رسول اکرم است که راه را برای سالکان روشن و آشکار می‌کند و کسی که حقیقت محمدی را کافر شود از گمراهان خواهد بود و کسی که با حقیقت محمدی سر جنگ داشته باشد از مغضوبین خواهد بود. آنان که نعمت هدایت به آنان عطا شده است به واسطه‌ی نور حقیقت محمدی به درک و شناختی رسیده اند که حق را از باطل تشخیص می‌دهند. کافران در ظلمتی شناختی اسیرند و آنان که بر طبق شناخت خود عمل نمی‌کنند از مغضوبین درگاه خدای تعالی هستند. حقیقت محمدی همان نور شناخت است و این نور است که سرّ مستودع در وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم است. این نوع از عالم اسم الله الاعظم عبور کرده و برای آغاز خلقت آماده گردیده و سپس خلقت جهان مخلوق ذیل این نور انجام شده است. این رابطه‌ی انسان کامل با آیه‌ی مبارکه‌ی بسم الله الرحمن الرحيم است. این نور که رحمة للعالمین است به اسم الله خلق شده و به عالم وجود در آمده است. بسم الله الرحمن الرحيم محمد رحمة للعالمین است.



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره کردیم که سیره‌ی توحیدی حضرت علی علیه السلام در تفاوت تفسیر الهی و انسانی قرآن نهفته است. در تفسیر انسانی بسم الله الرحمن الرحيم قول عبد است اما در تفسیر الهی بسم الله الرحمن الرحيم قول رب است. گفته اند ظهر الوجود بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله ستایش خداوند است مر خود را. خداوند خود را حمد می کند به اظهار کمالاتش. پس حمد خداوند مر خودش در بسم الله الرحمن الرحيم هست. خداوند خودش را حمد می کند با ربوبیتش بر عالمیان و با فرو فرستادن رحمت عامه و خاصه اش و با برپا کردن روز جزا. اینطور خداوند اظهار کمالات می کند. هر چند ایاک نعبد و ایاک نستعین قول عبد است اما در حدیث آمده العبودیه کنهها الربوبیه. ذات و باطن عبادت بنده ربوبیت پروردگار است. همینطور ذات و باطن استعانت بنده رحمت پروردگار است. ذات و باطن طلب هدایت بنده بر پا کنندگی روز جزاست. چه در روز جزا معلوم می شود که چه کسی هدایت شده است و چه کسی مغضوب یا گمراه است. پس باطن تفسیر انسانی سوره‌ی حمد و باطن آن قسمت که سخن عبد است، تفسیر الهی سوره‌ی حمد است و آن قسمت که سخن معبود است. اینکه بسم الله الرحمن الرحيم هم قول عبد است و هم قول معبود اینطور در سوره‌ی حمد تجلی پیدا کرده است. اما کمالات الهی چگونه در خلقت او ظهور پیدا می کند؟ کمالات الهی در خلقت انسان ظهور پیدا می کند و عالم خلقت همه طفیل هستی انسان است. چه انسان آیینی تمام نمای الهی است. همه‌ی کمالات الهی در انسان کامل تجلی پیدا می کند. آیا جهان خلقت نیز بدون انسان آیینی تمام نمای الهی است؟ آیا همه‌ی کمالات الهی در این عوالم خلقت تجلی کرده اند؟ کنت کنزاً مخفياً خطاب به انسان است یا خطاب به جهان خلقت؟ آیا معرفت و شناخت تنها برای انسان ممکن است یا برای جهان خلقت هم ادراک متصور است؟ اگر متصور است، این ادراک و شناخت، انسانی است یا الهی است؟ آیا هدایت الهی به جهان خلقت هم تعلق می گیرد؟ آیا جهان خلقت هم مانند انسان اختیار دارد تا از بین نیک و بد انتخاب کند؟ یا مانند فرشتگان محکوم به انتخاب نیکی است. برای آنکه جهان خلقت انسان باشد باید مخاطب ربوبیت خداوند، رحمت خداوند و بر پا کرده روز جزا قرار بگیرد. هر چند خداوند رب العالمین است و رحمت عامه الهی نسیب جهان خلقت است، اما آیا در روز جزا جهان خلقت نیز مانند انسان باز خواست شود! و اگر قرآن خلاصه و عصاره و شیریه‌ی جهان خلقت است لابد باید قرآن نیز مانند انسان در روز قیامت باز خواست شود! مگر قرآن زنده نیست؟ چرا باز خواست نشود؟ زنده بودن قرآن به چه معنی است؟ حیات قرآن به واسطه‌ی حیات انسان کامل است و هم حیات جهان خلقت به انسان کامل تکیه می زند بلکه جهان خلقت مسخر فرمان انسان کامل است. به همان معنا که انسان کامل در روز قیامت باز خواست می شود، جهان خلقت نیز باز خواست خواهد شد. پس بسم الله الرحمن الرحيم می تواند قول جهان خلقت بلکه قول انسان کامل باشد که این تفسیری است برتر از تفسیر انسانی آن اما پایین تر از تفسیر الهی آن. ادراک انسان کامل برتر از ادراک انسان و پایین تر از ادراک الهی است. ربوبیت و رحمت و شفاعت روز جزا نسیب انسان کامل نیز هست. البته این ربوبیت و این رحمت و شفاعت به اذن الله است.



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره کردیم که سیره‌ی توحیدی امام حسن علیه السلام در تجلی قرآن از باطن به ظاهر نهفته است. قرآن از عالم باطن به سوی عالم ظاهر تجلی می‌کند و سرازیر می‌شود. چنین است قضا و قدر الهی. چنین است امر الهی. چنین است خلقت جهان هستی. حقیقت بسم الله الرحمن الرحيم از عالم اسم الله الاعظم نزول می‌کند و منجر به خلق جهان هستی می‌شود. بسم الله الرحمن الرحيم از باطن به سوی عالم ظاهر تجلی و نزول می‌کند و سرازیر می‌شود. و این چکیده و خلاصه و عصاره‌ی تجلی و نزول سوره‌ی حمد از باطن به سوی عالم ظاهر است و آن به نوبه‌ی خود چکیده و خلاصه و عصاره‌ی تجلی و نزول قرآن از باطن به سوی ظاهر است. این را قوس نزول می‌گویند که در برابر قوس صعود قرار دارد که درباره‌ی آن سخن خواهیم گفت انشاءالله. حمد خداوند نیز از باطن به سوی ظاهر تجلی می‌کند و پایین می‌آید. چه حمد الهی مر خود را که اظهار کمالات است و چه حمد مخلوق که به معبود خود تعلق می‌گیرد که از عالم بالا می‌آید. پس اگر بنده‌ای موفق به حمد و ستایش پروردگار شد این از نزد خدا تجلی کرده و به او رسیده و قبلاً توسط خداوند برای او تقدیر شده است. زیرا که ربوبیت الهی و رحمت الهی و بر پا کردن روز جزا همه حقایق باطنی هستند و از نزد خداوند نازل می‌شود و نزول می‌کنند و به سوی بندگان سرازیر می‌شوند. حقیقت ربوبیت و حقیقت رحمت و حقیقت برپایی روز جزا صورتی توحیدی دارند و از وحدت به سوی عالم کثرت سرازیر می‌شوند. بلکه همه‌ی اسماء الهی از عوالم توحیدی سرازیر می‌شود و به پایین فرو می‌ریزند. بلکه عبودیت عبد و استعانت او از نزد خداوند تقدیر می‌شود و تنزل پیدا می‌کند. اینکه کنه عبودیت ربوبیت است و کنه استعانت رحمت است به همین نکته مربوط می‌شود. تجلیات ربوبیت متکثره‌اند. یکسری تجلیات، عبودیت بندگان هستند و یکسری تجلیات، ربوبیت پروردگار مر بندگان در عالم پایین. طلب هدایت بندگان نیز از عالم بالا نزول می‌کند و تا خدا نخواهد کسی طلب هدایت نمی‌کند. بلکه حقیقت صراط مستقیم یک حقیقت عالم بالایی است. راه راست یک حقیقت توحیدی دارد. بلکه این مسیر سیر و سلوک همان مسیر نزول اسماء الهی است که سرازیر می‌شود و فرو می‌ریزد. انسان باید که همین خط سیر را دنبال کند تا به سوی خداوند بالا برود. پس قوس نزول در کنه خود قوس صعود را نهفته دارد. سیره‌ی توحیدی امام حسن در کنه خود سیره‌ی توحیدی امام حسین علیه السلام را در بر دارد. در قلب امام حسن همان عاشورایی برپاست که بر امام حسین ظاهر شد که سلام و رحمت خداوند بر آن جان‌های پاک و ازلی باد.

قوه‌ی جاذبه و فروریختن ماده بر هم نیز تاویل می‌شود به همان فروریختن اسماء الهی از عالم بالا به عالم پایین. یا بهتر بگوییم صراط مستقیم که از باطن به ظاهر کشیده شده است یک تجلی اش همین قوه‌ی جاذبه است. در برابر این قوه‌ی جاذبه یک قوه‌ی دافعه هم هست که تجلی قوس صعود است. قوای جاذبه و دافعه در بارهای الکتریکی هم مشاهده می‌شوند که تجلیات قوس نزول و قوس صعود هستند. حرکت مادی خود تاویل می‌شود به حرکت اسماء الهی و سرازیر شدن آنها از باطن به ظاهر و مفهوم زمان و جهت زمان خود تاویل می‌شوند به یک زمان باطنی که از باطن به سوی ظاهر سرازیر می‌شود و جریان می‌یابد. و این زمان باطنی در هر لایه‌ی تجرید هستی نیز تجلی می‌کند که هر یک از آنها باطنی برای زمان فیزیکی. دهر



و سرمد از این جمله هستند. دهر و سرمد زمان هایی باطنی هستند که در عوالم مجردتر از عالم ماده در جریان هستند.

بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره کردیم که سیره‌ی توحیدی امام حسین علیه السلام در عروج آیات قرآن از ظاهر به باطن در انسان کامل نهفته است که آن را قوس صعود می‌گویند. اسماء الهی در کنار اعمال انسان از ظاهر به باطن طبقه به طبقه عروج می‌کنند و بالا می‌روند و باز می‌گردند به همان جایی که راه آغاز کردند. اسماء الهی همان صراط مستقیمی را طی می‌کنند که انسان کامل در پیش می‌گیرد و به عالم اسم الله الاعظم باز می‌گردند. حمد و ستایش پروردگار نیز که توسط بنده انجام می‌پذیرد بالا می‌رود و عروج می‌کند و بنده را نیز با خود بالا می‌برد. صورت انسانی حمد و ستایش پروردگار به سوی صورت الهی آن عروج می‌کند. هم ربوبیت الهی بنده را بالا می‌برد و هم رحمت خاصه و عامه الهی مایه‌ی عروج بنده است و هم برپایی روز جزا که یک حقیقت باطنی است بنده را به سوی خود بالا می‌کشد. یوم القیامه یک عروج است. یک حرکت و بالا رفتن است. یک صعود اعمال به سوی معبود است. عبودیت بنده و استعانت بنده نیز بالا می‌رود و به کنه آن که ربوبیت و رحمت است گرایشی می‌یابد. بنده به جایی می‌رسد که رب الارض امام الارض. بنده به جایی بالا می‌رود که رحمة للعالمین می‌شود. این کنه عبودیت و استعانت بنده است. بنده تا چنین مرتبه‌ای بالا می‌رود. اهدنا الصراط المستقیم طلب کمال و طلب عروج و طلب بالا رفتن از صراط مستقیم است. چه کسی که جاده‌ی مستقیم الهی را مسیر سیر و سلوک خود قرار می‌دهد است که از نعمت‌های معنوی خداوند برخوردار می‌شوند، نه کسانی که راه حق را تشخیص داده اند اما سلوک آن را پیشه‌ی خود نساختند که مورد غضب الهی قرار گرفتند و نه کسانی که گمراهند و جاده‌ی مستقیم عروج به درگاه خدای تعالی را نمی‌شناسند. قوس نزول و قوس عروج تجلی می‌کند در بستر زمان. قوس نزول و قوس صعود یعنی صراط مستقیم یک جاده‌ی دو طرفه است که تجلی می‌کند در زمان و می‌گوید که زمان یک شاهراه دو طرفه است. همانطور که گذشته در آینده تاثیر گذار است و تعیین کننده است، آینده نیز در گذشته تاثیر می‌گذارد. اگر خواهی اینطور بیاندیشی که هر امری که خداوند در آینده تقدیر می‌کند، در گذشته مقدمات آن را فراهم می‌آورد. دهر و سرمد نیز شاهراه هایی دوطرفه هستند. این بدان معنی است که روزی بساط عالم خلقت برچیده می‌شود و این سفره‌ی الهی که پهن شده بود برای بندگان خدا جمع خواهد شد و آسمان مانند بسته شدن جلد کتاب بسته خواهد شد و مراتب مختلف هستی یکی یکی بساطشان برچیده خواهد گردید و به سوی خالق خود باز خواهند گشت. پس همانطور که حیات جسمانی انسان پایان یافتنی است، حیات نفسانی انسان نیز پایان دارد که آن پایان عالم برزخ است و حیات قلبی انسان نیز پایانی دارد و آن پایان روز قیامت است و حیات روحانی انسان نیز پایان دارد و آن پایان بهشت روح است و حیات عقلانی انسان نیز پایانی دارد و آن پایان بهشت عقل است و حیات نورانی انسان پایانی دارد و آن پایان بهشت نور است و حیات ذاتی انسان پایانی دارد و آن پایان بهشت ذات است و آن هم همان مرتبه‌ی انالله و انا الیه راجعون است. روحی که



از خدا در ما دمیده شده به اصل خود باز خواهد گشت و بساط خلقت انسان برچیده خواهد شد. بلکه انسان به چیزی تبدیل خواهد شد که غیر انسان است. چیز دیگری است. الهی است نه انسانی. عالم بالایی است نه عالم پایینی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حال می‌پرسیم که جاده دو طرفه صراط مستقیم که مسیر نزول و صعود اسماء الهی است در عالم جسد چگونه تجلی می‌کند؟ در عالم جسد اسماء الهی چیستند و حمد چیست و ربوبیت و رحمت و قیام روز جزا چیست و عبودیت و استعانت چیست و در نهایت تفسیر سوره‌ی حمد در عالم جسد چیست؟ آیا این همه مفاهیم باطنی در عالم جسد می‌گنجد؟ آیا عالم جسد تجلیگاه خوبی برای این مفاهیم باطنی است؟ مگر عالم جسد ظاهر و باطن دارد؟ مگر عالم جسد جز ظاهر چیز دیگری است؟ حمد خداوند توسط خود او با اظهار کمالاتش در خلقت عالم ماده و نظم جهان گیر و لطافت و باریک بینی بی نظیر و بی همتای او و حکومت قوانین سرتاسری بر عالم طبیعت منطبق است بر حمد مخلوقات که آن نیز با اظهار کمالاتی است که به فرمان خدا در آن مخلوقات ظهور یافته است. این مخلوقات در عالم طبیعت هم تحت ربوبیت پروردگار قرار دارند و تربیت می‌شوند و مسیر از پیش تعیین شده‌ای را می‌پیمایند و هم در زیر سایه‌ی رحمت الهی قرار دارند و رحمت عامه‌ی الهی با فیض وجودی پیوسته ایشان را سیراب می‌کند و هم این مخلوقات در محضر الهی در روز قیامت زنده اند و به اعمال انسان شهادت می‌دهند و صاحب ادراک و فهم هستند. عبودیت مخلوقات در عالم طبیعت اطاعت ارادی و غیر ارادی از فرمان‌های پروردگار در عالم خلقت است و استعانت ارادی و غیر ارادی چیزی جز فقر همه‌ی موجودات در هستی و در اعمال خود در برابر پروردگار عالمیان نیست. هر شیئی با اطاعت از فرمان خدا عبودیت خود را به جای می‌آورد و با فقر و نیاز مندی به درگاه او از او استعانت می‌طلبد چرا که هستی شیء از خود او نیست و هر شیئی هر چه هست را از خداوند به عاریت گرفته است. اگر در بستر زمان شیئی دچار دگرگونی می‌شود تحت ربوبیت پروردگار است و با اطاعت از ربوبیت او حمد و ستایش خدای را به جای می‌آورد. اما اگر رحمت فیض هستی است و ربوبیت دگرگونی‌ها در هستی پس چرا ذکر الحمد لله رب العالمین مقدم است بر الحمد لله الرحمن الرحيم؟ چرا که هستی خود یک حرکت است. هستی شیئی چون موجی است که آسودگی آن عدم آن است. این بدان معنی نیست که یک ماده و بستر سرتاسری وجود دارد که لرزش و موج بودن آن معادل هستی شیئی است. چنین بستری وجود ندارد. اما وجود چیزی جز حرکت نیست. اگر برسید حرکت چه چیزی، پاسخ درستی به آن نمی‌تواند داد. این حرکت و این هستی شیء از دنیا تا آخرت جریان دارد و هرگاه خداوند اراده کند به اذن او شهادت می‌دهد بر آنچه که بر او حادث شده است. این حرکت همان حرکت اسماء الهی است که عالم بالایی هستند نه عالم پایینی. لذا عالم طبیعت در کنه خود بی نیاز از عالم باطن نیست. بلکه به عالم باطن وصل است. بلکه از عالم باطن هستی گرفته است. اما این ارتباط بر همگان آشکار نیست. لذا عالم ماده هم ظاهر و باطنی دارد. باطنی دارد که عالم بالایی است. اما صراط مستقیم چیست؟ همان راهی است که از ظاهر به



سوی باطن کشیده شده است. همه‌ی مخلوقات به طور ارادی و یا غیر ارادی باید همین مسیر را طی کنند و کمال آن‌ها در سلوک از ظاهر به سوی باطن است. عالم طبیعت باید چنان حرکت کند که با عالم باطن هماهنگ باشد. به بعضی مخلوقات مانند انسان اجازه داده شده است که این مسیر را به اختیار طی کنند. انسان قادر است که چشم خود باز کند و صراط مستقیم ببیند اما از آن تبعیت نکند و از مغضوبین باشد و یا چشم خود را ببندد و از ضالین باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

حال می‌پرسیم در عالم نفس انسانی تفسیر سوره‌ی حمد چیست؟ حمد چیست و ربوبیت و رحمت و قیام روز جزا چیست؟ عبودیت و استعانت کدام است؟ و هدایت و صراط مستقیم به چه معنی است؟ گفتیم در نفس انسانی اسماء الهی مجاری شناخت هستند. حمد بنده نیز اظهار کمالات اوست که همان شناخت نفسانی است. از جمله قوای نفسانی شناختی تفکر است و هم سمع و بصر و سایر حواس. شناخت نفسانی ما رشد می‌کند و کمال می‌یابد و تحت ربوبیت پروردگار است و بلکه رحمت خاصه و عامه شامل شناخت ما می‌شود. گاهی شناختی به ما تفویض می‌شود که از فضل پروردگار است. نه نتیجه‌ی اعمال ما. بلکه از رحمت الهی است. خداوند در روز قیامت به مسند قضا می‌نشیند که آیا شناخت ما صحیح بوده یا خیر و ما را جزا و پاداش می‌دهد. عبودیت پروردگار نیز شناخت است. بلکه شناخت او هدف بندگی است. طلب شناخت همان استعانت از پروردگار است که کنه آن رحمت است. یعنی خداوند اراده می‌کند تا ما از او شناخت طلب کنیم. طلب هدایت همان طلب شناخت صحیح است که نعمت پروردگار بر بندگان است. بندگان هستند که چشم شناخت آن‌ها باز است اما خطا می‌بینند آنان مغضوب درگاه الهی هستند و بندگان هستند که گمراهند و چشم شناخت آن‌ها بسته است. صراط مستقیم اسماء الهی، همان صراط مستقیم مجاری شناخت و لذا همان درست فهمی و پرهیز از کج فهمی است. اما موضوع شناخت نفس چیست؟ یکی شناخت خود نفس است که نفس را درگیر کرده و دیگری شناخت پروردگار و دیگری شناخت سایر انسان‌ها و سایر بندگان خدا و دیگر شناخت عالم طبیعت یا همان عالم پایین که از همه‌ی طبیعت مهم‌تر برای نفس شناخت جسد خودش است. سپس شناخت قوانین حاکم بر صحنه‌ی زندگی روزمره‌ی او سپس شناخت قوانین حاکم بر عالم خلقت. اما موضوعات شناخت وحدت دارد. هدف شناخت نفس و شناخت طبیعت و شناخت سایر نفوس چیزی جز شناخت خالق نیست. این میل به شناخت خالق است که تجلی می‌کند و پایین می‌آید و تبدیل به شناخت مخلوق می‌شود. اما رسیدن به این وحدت موضوع شناخت در هر نفسی تحقق نیافته است. نفوسی هستند که به شناخت خود اصالت می‌دهند و یا به شناخت طبیعت اصالت می‌دهند. و آن را بالذت مهم می‌دانند. موضوع شناخت نفس، شناخت عوالم بالاتر و مجردتر نیست هر چند این عوالم در نفس به نوبه‌ی خود تجلی می‌کنند و شناخت نفس در خود سهمی از شناخت عوالم بالاتر را دارد. پس نفس چنان تصور می‌کند که عوالم بالا جزء‌ی از خود او هستند که تنها تجلیات عوالم بالا در خود را می‌فهمد. لذا نفس تصور می‌کند که عوالم بالاتری از خودش وجود ندارد و همه‌ی باطن در نفس



خلاصه می‌شود. اینجاست که مبارزه با خواسته‌ی نفس اصالت پیدا می‌کند. چرا که نفس برای خود منیتی قائل می‌شود که حقیقی نیست. نفس برای خود اصالتی قائل می‌شود که واقعی نیست. نفس در خود ظرفیتی می‌بیند که آن ظرفیت را ندارد. نفس در خود عمقی را می‌بیند که خودش لیاقت آن را ندارد. اینجاست که شناخت صحیح نفس نسبت به خودش و نسبت به خالق خودش و نسبت به محیط زندگی خودش و نسبت به عالمی که نفس در آن زندگی می‌کند اهمیت پیدا می‌کند. نفسی که خود را به اشتباه شناخته از مغضوبین است و نفسی که چشم شناخت خود را بسته است از ضالین می‌باشد. چرا نفس قادر است چشم شناخت خود را ببندد؟ چرا قادر است مجاری شناخت را که اسماء الهی هستند مسدود کند؟ چون شناخت عبودیت است و خداوند به بنده اختیار داده که اگر بخواهد او را عبادت کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

حال می‌پرسیم که در عالم قلب تفسیر سوره‌ی حمد چیست؟ حمد چیست و ربوبیت و رحمت و قیام روز جزا چیست؟ عبودیت و استعانت کدام است؟ و هدایت و صراط مستقیم به چه معنی است؟ قلب همچون آیینه است که اسماء الهی در آن تجلی می‌کنند. کمال قلب در خاصیت آیینه‌ای آن است. هر چند آیینه‌ی قلب صافی‌تر باشد قلب به کمال نزدیک‌تر است. اعمال ناشایست همچون لکه‌ای سیاه در قلب اثر خود را باقی می‌گذارند. حمد قلب اظهار کمالاتش است و آن تقلب و دگرگونی نفس است بر حسب اسماء الهی که در قلب تجلی کرده‌اند. خداوند این آیینه را چگونه تربیت می‌کند؟ با کنترل اسماء الهی که در قلب تجلی می‌کنند. چه این اسماء هر چه لطیف‌تر باشند کار قلب سخت‌تر است و باید که آیینه‌ی قلب صافی‌تر باشد تا بتواند قلب نقش خود را ایفا کند. رحمت خداوند در بخشش قلب است. اگر قلب در کار خود کوتاهی کرد خداوند جزای او را تا روز قیامت به تاخیر می‌اندازد تا در آن روز قلب را از صحت کارش سؤال فرماید. قلب با فرشتگان در تماس است و ادراکات قلبی وحی و الهام فرشتگان هستند. عبودیت قلب شناخت است. اینکه قل بدانند و بشناسند که خداوند از او چه می‌خواهد. استعانت قلب طلب شناخت صحیح اس و درخواست از خداوند که آیینه‌ی قلب را صافی کند و قلب را تزکیه کند و پاک کند و از شرّ اعمال ناشایست نفس حفظ کند. تا باز قلب به نوبه‌ی خود بر نفس حکومت کند و نفس را به سوی اعمال پاک هدایت نماید. و این طلب هدایت به صراط مستقیم است. صراط مستقیم راه تجلی صحیح اسماء الهی است. اینکه آیینه‌ی قلب آنچه در او تجلی کرده به صحت نمایش دهد. پس به نوعی هنر قلب صدق است و صدق را مراتب فراوان است. صدق نعمتی است که خداوند به هر که بخواهد عطا می‌کند. قلبی که پیام را درست دریافت می‌کند و درست تجلی می‌دهد قلب الذین انعمت علیهم است. قلبی که پیام را درست دریافت می‌کند و درست تجلی نمی‌دهد قلب مغضوب علیهم است و قلبی که نمی‌تواند پیام را درست دریافت کند قلب ضالین است. مرتبه‌ی صدق ضالین چنان پایین است که توان شناختی دریافت دست پیام الهی را ندارند. ظالین بنا بر ساختار شناختی خود محکوم به کذب هستند. اما الذین انعمت علیهم محکوم به صدق نیستند. بلکه راه صدق را به اذن خدا خودشان انتخاب می‌کنند. عبودیت و استعانت قلب اختیاری است اما به اذن خداست. قلب از خداوند طلب صدق می‌کند و خداوند قلب را تزکیه می‌کند و صدق را روزی او می‌گرداند. موضوع شناخت



قلب اسماء الهی است. پس در واقع آنچه به قلب الهام می‌شود نیز اسماء الهی است. اگر قلب به شهودی رسید یا کلامی را شنید یا آیه‌ای از قرآن به او القاء شد این تصویر اسماء الهی پس از تجلی قلب در نفس است. اگر قلب مستعد باشد کم کم فرشته‌ها را از روی انواع پیام‌ها و الهاماتشان از هم باز می‌شناسد و هم شیاطین و سوسه‌گر را می‌بیند و الهامات صادق را از الهامات کاذب باز می‌فهمد و وهم صادق را از وهم کاذب تمییز می‌دهد. خداوند قلب را می‌آزماید. الهامات صادق‌های فرشتگان را با الهامات کاذب‌های شیاطین همراه می‌کند تا قلب صادق را که قادر به تشخیص این دو از هم است را از غیر آن تمییز دهد. رحمت خداوند بر قلب نیز به آسمانی است که در قلب تجلی می‌کنند. حمد خداوند که توسط قلب به جای آورده می‌شود، بسم الله الرحمن الرحیم است. اگر آسمانی در قلب تجلی نکنند حمدی نیست و هدایتی نیست و صدقی نیست و صراطی نیست. کار قلب شناخت اسماء الهی است که در او تجلی می‌کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم

حال می‌پرسیم که در عالم روح تفسیر سوره‌ی حمد چیست؟ حمد چیست و ربوبیت و رحمت و قیام روز جزا چیست؟ عبودیت و استعانت کدام است؟ و هدایت و صراط مستقیم به چه معنی است؟ روح از عالم امر است. انسان به ارواح متعددی مویذ است. از جمله روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی و مومنین مویذ به روح ایمان و اولیاء مویذند به روح القدس. تایید به روح نبای یعنی انسان حیاتی نباتی دارد. تایید به روح حیوانی یعنی انسانی حیاتی حیوانی دارد. تایید به روح انسانی یعنی انسان حیاتی انسانی دارد و مانند آن. روح چگونه پروردگار خود را حمد می‌کند؟ با اظهار کمالاتش. اما کمال روح در چیست؟ روح جولانگاه قلب است. کمال روح در بالا رفتن ظرفیت روح است در پذیرش ثقل قلب. خداوند چگونه روح را تربیت می‌کند؟ با تقدیر سختی‌ها و بلاها که ظرفیت روح را بالا می‌برند. رحمت خداوند بر روح چگونه است؟ تاثیر گناهان را به تاخیر می‌اندازد و نمی‌گذارد ظرفیت روح را کوچک کنند. اما روح نیز در روز جزا پرسش می‌شود که آیا ظرفیت دریافت رحمت الهی را داشته است یا خیر. آیا از فرصتی که به او داده شده در جهت کمال استفاده کرده است یا خیر. آیا بر بلا و سختی و آنطور که شایسته‌ی اوست صبر کرده است یا خیر. عبودیت روح در پذیرش ربوبیت است و آن در صبر در آزمایش‌های پروردگار است و استعانت روح طلب صبر است که صبر مقامات فراوان دارد. خداوند روح را در بدست آوردن یک به یک مقامات صبر مورد تربیت قرار می‌دهد. ظرفیت روح متناظر با اسماء الهی است که می‌تواند در روح تجلی کنند. روح در نتیجه‌ی تربیت و مقام صبر خود مجاری شناخت خود را که متناظر با اسماء الهی هستند یک به یک باز می‌کند. این صراط مستقیم روح است و روح از خداوند برای رسیدن به این کمال طب هدایت می‌کند. کمال روح در این است که راه‌های تجلی و نزول را برای همه‌ی اسماء الهی در مجاری شناخت خود باز کند. آنان که مجاری شناخت را باز می‌کنند و اسماء الهی را بر قلب تجلی می‌دهند الذین انعمت علیهم هستند. آنان که نمی‌گذارند قلب از مجاری شناخت روح نور بگیرد و نمی‌گذارند روح اسماء الهی را تجلی بدهد از مغضوب علیهم هستند و آنان که مجاری شناخت روح را نمی‌شناسند از ضالین هستند. مومن به تایید روح ایمان به ظرفیتی می‌رسد که



انسان عادی از آن محروم است. لذا مومن توانایی هایی شناختی و تسخیری دارد که از دسترس انسان غیر مومن خارج است. از همین روست که در حدیث آمده که اگر مومن به کوه فرمان دهد حرکت کن، کوه از جای خود جابجا می شود. چون جهان طبیعت در تسخیر روح مومن است. روح القدس نیز اگر یکی از اولیاء را تایید کند او را به چنان مرتبه‌ی شناختی می‌رساند که از فرش تا عرش همه چیز را می‌داند و به همی علوم دسترسی حضوری دارد. موضوع شناخت روح اسماء الهی است اما آنقدر از موضوع شناخت می‌تواند برخوردار شود که صبر او و ظرفیت او اجازه می‌دهد. برای بالا رفتن ظرفیت روح فرموده است استعینوا بالصبر و الصلاة باید از صبر و نماز کمک گرفت. باید از روزه که یکی از مصداق‌های صبر است کمک گرفت. روزه روح را قوی می‌کند و ظرفیت روح را بالا می‌برد. ماه مبارک رمضان ماه کمال روح است. در شب قدر کمالات روح که در دستور کار است تقدیر می‌شوند. نقشه کمال روح در شب قدر تنظیم می‌شود. حمد روح در شب قدر به افق‌های تازه‌ای دست پیدا می‌کند. ربوبیت روح در شب قدر ثمر می‌دهد. سپس خداوند در روز قیامت روح را مورد پرسش قرار می‌دهد تا از برنامه‌ای که برای کمال او تقدیر کرده بود سؤال کند تا چقدر آن را سرلوحه‌ی کمال خود قرار داده باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

حال می‌پرسیم که در عالم عقل تفسیر سوره‌ی حمد چیست؟ حمد چیست و ربوبیت و رحمت و قیامت روز جزا چیست؟ عبودیت و استعانت کدام است؟ و هدایت و صراط مستقیم به چه معنی است؟ برای عقل ساختار ساز و ساختار شناس اسماء الهی ساختارهایی هستند که بر آنچه عقل می‌سازد حکومت می‌کنند. عقل حمد خداوند را با توحید او به جای می‌آورد. کمال عقل در توحید پروردگار است. اما عقل ساختار ساز ممکن است خطا کند و بت سازی نماید. ربوبیت خداوند بر عقل هدایت او به سوی توحید به کمک سیری شناختی است که عقل طی می‌کند. ساختارهایی که عقل می‌شناسد چنان چیده شده که عقل را به سوی درک توحید رهنمون کند. رحمت خداوند بر عقل صبر بر بت سازی عقل است. خداوند به عقل فرست می‌دهد تا در راه ساختار سازی خطا کند. اما در روز قیامت عقل را از آنچه شناخته است و ساخته است پرسش خواهد نمود. اما تا آن روز خطای عقل صبر خواهد نمود و عقل را به خاطر آنچه ساخته از بت‌ها مجازات نخواهد نمود. عقل با توحید پروردگار او را عبادت می‌کند و در این راه از خداوند استعانت می‌کند و یاری می‌طلبد. چه عقل را بدون یاری و استعانت پروردگار یاری آن نیست تا پروردگارش را توحید نماید. توحید کردن عقل را باید پیش از آن خداوند تقدیر نماید. این هدایت عقل به صراط مستقیم است. بدون اینکه خداوند توحید کردن عقل را تقدیر نماید، محال است عقل بتواند خداوند را توحید کند. اگر خداوند توحید کردن عقل را تقدیر کرد و عقل نیز موفق به توحید خداوند شد او از الذین انعمت علیهم است. اگر خداوند توحید کردن عقل را تقدیر کرد ولی عقل موفق به توحید خداوند نشد او از مغضوب علیهم است. اگر خداوند توحید کردن عقل را تقدیر نکرد او از ضالین و گمراهان است. عقلی که خداوند را می‌تواند توحید کند از بالاترین ظرفیت شناختی برخوردار است. هر چند توحید پروردگار مراتب فراوان دارد. آنچه از توحید



که عقل را نصیب است تحت حکومت اسماء الله است. پس توحید عقل که همان حمد و ستایش پروردگار است بسم الله الرحمن الرحیم است. آنچه روشن است توحید پروردگار که وظیفه‌ی عقل است بالاترین مرتبه‌ی شناختی انسان نیست. انسان لایه‌های تجرید هستی دیگری دارد که از عقل مجردترند و ادراکات بالاتری دارند. پس توحید پشت بام ادراک انسانی نیست. اما عقل که به ادراک توحید رسید بسیاری از ساختارهایی که بر هم انطباق دارند را تشخیص می‌دهد. این برای عقل ساختار ساز و ساختار شناس ابزار کارآمدی برای شناخت است. انسان به معیت عقلی که توحید خداوند را می‌داند می‌تواند راه کمال خود را هموار نماید. عقل که مجهز به توحید شد، انسان در شاهراه حرکت به سوی کمال قرار گرفته است. عقل ساختار ساز و ساختار شناس است که بر روح حکومت می‌کند و مجاری شناخت روح را باز می‌کند و ظرفیت روح در شناخت را افزایش می‌دهد. تا روح به نوبه‌ی خود بر جسد حکومت کند و آن را به بهشت اعمال نیکو در آورد تا همی لایه‌های هستی انسان از آثار و فواید آن متنعم شود. اما عقل نیز به نوبه‌ی خود تحت حکومت لایه‌ی تجرید هستی انسان که لایه‌ی تجرید نور نام دارد قرار گرفته است. اگر عقل به توحید خداوند و قله‌های شناختی اش دست پیدا می‌کند تحت تاثیر نور است. نور نیز به نوبه‌ی خود تحت تاثیر لایه‌ی مجردتری است.

بسم الله الرحمن الرحيم

حال می‌پرسیم که در عالم نور تفسیر سوره‌ی حمد چیست؟ حمد چیست و ربوبیت و رحمت و قیام روز جزا چیست؟ عبودیت و استعانت کدام است؟ و هدایت و صراط مستقیم به چه معنی است؟ نور وظیفه اش روشنگری است. لایه‌ی تجرید نور موهوبی است و به اذن خداوند به بندگان صالح خدا اعطا می‌شود. نور حمد و ستایش خداوند را با روشنگری راه حق برای مردمان به جای می‌آورد. نور برای روشنگری تحت تربیت ربوبیت پروردگار قرار دارد. چه انوار متکثره اند و هر یک بعضی از ابعاد ظلمت را روشن می‌کنند. رحمت خداوند بر نور همان نورانیت نور است. چه نور نورانیت خود را از خداوند به عاریت گرفته است. نور تحت تربیت الهی کامل می‌شود تا بتواند هر ظلمتی را روشن کند. شعاع نورانیت بنده محدود است. به تربیت الهی شعاع نورانیت بنده افزایش می‌یابد. در روز قیامت خداوند نور را از روشنگری اش پرسش می‌نماید که وظیفه هدایت‌گری خود را چگونه به انجام رسانیده است. آیا در وظیفه‌ی خود کوتاهی و قصوری داشته یا خیر. چون نورانیت نور از خداست هدایتی که توسط این نور انجام می‌شود به اذن الله است. عبودیت نور با هدایت‌گری است و استعانت نور طلب روشنی از خداوند است که کنه آن رحمت است. اگر نور وجود کسی وظیفه هدایت‌گری را به درستی انجام داده باشد او از الذین انعمت عليهم است. اگر نور وجود کسی نتواند وظیفه‌ی هدایت‌گری را به انجام برساند او از مغضوب عليهم است. اگر خداوند به کسی نوری عطا نفرماید او از ضالین و گمراهان است چه جلوی پای خودش را هم نمی‌تواند ببیند. پس یک مرتبه‌ی شناخت، شناساندن است. یک مرتبه‌ی کمال به کمال رساندن است. عدد انوار الهی مطابق اسماء الهی است. بلکه انوار مومن انوار اسماء الهی هستند که خداوند به مومن عطا کرده است. لذا حمد لایه‌ی تجرید نور بسم الله الرحمن الرحيم است.



نور به مدد اسماء الهی است که روشنی بخشی می‌کند. بلکه انوار مومن همان انوار اسماء الهی هستند که خداوند در وجود مومن به ودیعت نهاده است. پس مومن به انوار اسماء الهی است که روشن‌گری می‌کند. بلکه مومن می‌تواند به مرتبه‌ای برسد که انوار اسماء الهی را به هستی مومن دیگری بتاباند و او را نیز به اذن خدا نعمت هدایت و روشن‌گری ببخشد. چرا این عمل به اذت خداست؟ چون خداوند دست نورانیت اسماء الهی را نسیب او کرده است و اگر بخواهد از او باز پس می‌گیرد. اینجاست که مرتبه‌ی شناخت مومن مرتبه‌ی شناختی است که نسیب دیگر مومنان کرده است. مومن در برابر کمال سناختی سایر بندگان نیز مسئول است و در روز قیامت از او پرسش خواهد شد که انوار اسماء الهی که به تو عطا شد در اختیار کدام بندگان قرار دادی؟ آیا آنان که شایسته‌ی این انوار بودند و قدر آن‌ها را دانستند؟ پس حمد خداوند توسط لایه‌ی تجرید نور هم با روشنی بخشی است و هم با نور بخشی. هم راه حق را برای مردمان آشکار می‌کند و هم به مردمان نور می‌دهد تا با آن خودشان حق را بشناسانند و یا حتی اگر بخواهند از این نور دیگران را نیز برخوردار کنند. خداوند مردمان را در این نور بخشی تربیت خواهد کرد عبودیت نور تنها با روشنی بخشی نیست بلکه با نور بخشی نیز هست و استعانت از خداوند تنها در روشن نگاه داشتن نور خود مومن نیست بلکه در روشن نگاه داشتن انواری است که بر دیگر مومنان می‌بخشد. این هدایت بخشی است که صراط مستقیم خداوند است. مومن این همه به مدد اسماء الهی می‌کند. پس حمد مومن بسم الله الرحمن الرحیم است.

بسم الله الرحمن الرحيم

حال می‌پرسیم در لایه‌ی تجرید هویت تفسیر سوره‌ی حمد چیست؟ حمد خداوند را هویت چگونه به جا می‌آورد؟ ربوبیت و رحمت و قیام روز جزا چگونه است؟ عبودیت و استعانت هویت کدام است؟ هدایت و صراط مستقیم برای هویت به چه معنی است؟ حمد و ستایش خداوند را هویت انسانی با فنا به جا می‌آورد. اما این فنا تحت ربوبیت و تربیت الهی ممکن می‌شود و رحمت الهی که به واسطه‌ی آن هویت الهی به بنده عطا می‌شود تا جایگزین هویت انسانی او شود، لازم است تا ربوبیت الهی را حمایت کند و همراهی نماید. خداوند در روز جزا هویت انسانی را از فنا خواهد پرسید که چقدر دست از تاثیر گذاری بر لایه‌های تجرید دیگر برداشت و چقدر برای هویت الهی که به او بخشیده شده بود جای باز کرد؟ عبودیت هویت انسانی فناست و عبودیت هویت الهی موهبتی طلب ربوبیت است. استعانت هویت انسانی یاری خواستن در فنای کامل و بی قید و شرط است و استعانت هویت الهی طلب رحمت است. هویت الهی حمد خداوند را با اظهار کمالات انسانی به عنوان مخلوق الهی به جا می‌آورد. صراط مستقیم برای هویت انسانی فنا و برای هویت الهی همان قوس نزول اسماء الهی است. اهدنا الصراط المستقیم یعنی هویت انسانی و هویت الهی ما را هر دو به صراط مستقیم هدایت کن. تا یکی راه فنا در پیش گیرد و دیگری به اذن تو بر تخت سلطنت هستی انسان بنشیند. آنان که هویت انسانی را فنا کردند و حکومت هویت الهی موهوبی را پذیرفتند از الذین انعمت علیهم هستند. آنان که در فنای کامل هویت انسانی موفق نشدند از مغضوب علمهم هستند و آنان که هویت



الهی را نپذیرفتند و هویت انسانی خود را بر تخت سلطنت هستی خود نشانند از ضالین و گمراهان هستند. شناخت نزد هویت الهی گوهری بس والاتر است تا شناخت نزد هویت انسانی. چرا که جایگاه اولی در برابر دیگری همچون جایگاه خداوند است در برابر انسان. اگر هویت انسانی فنا شد و انسان از شناخت انسانی دست شست، لیاقت آن را پیدا می کند که از شناختی الهی بهره مند شود. آنگاه است که خداوند بر عرش هستی بنده استیلا می یابد. اینجاست که بنده جهاد فی الله را آغاز می کند. بنده از ساختار شناختی خود فنا می شود و به خدا می بیند و به خدا می شنود و به خدا ادراک می کند. معنای علم و معنای شناخت برای بنده به چیز دیگری بدل می شود. به چنان مقام قربی می رسد که چشم خدا می شود و خداوند به او می بیند و گوش خدا می شود و خداوند به او می شنود و دست خدا می شود و خداوند به او در عالم خلقت دخالت می کند. خداوند به او دوست می دارد و به او دشمن می گیرد. خداوند او را به دوستی می گیرد و او غیر خداوند دوستی ندارد. خداوند او را به هم کلامی خودش می گیرد و او غیر خداوند هم کلامی ندارد. روی سخن او پروردگارش است و خود را روی سخن پروردگارش می بیند. با کلام خداوند و وحی او ارتباط درونی برقرار می کند. از کلام خدا چیزهایی می فهمد که دیگران دریافت نمی کنند. بین او و کلام خدا دوستی و محبتی برقرار می شود که دیگران تحمل چنین دوستی و نزدیکی را ندارند. خواب او و خوراک او و همدم او وحی است. بنگر که با صاحب وحی که وجود مبارک حضرت مصطفی است که درود و سلام خداوند بر او باد چه میزان نزدیک و صمیمی است. پس بنده به جایی می رسد که خدمت گذار بارگاه حقیقت محمدی و خاندان او می شود. به یاری ایشان به خلق باز می گردد و سفر از حق الی الخلق را پیش می گیرد. به واسطه ایشان با خلق همنشین می شود و در سیر و سلوک خود با خلق هم سفر می گردد. به معیت خلق به همان جایی باز می گردد که راه آغاز کرده بود. انا لله و انا الیه راجعون.

